

عشرته را بر کسی احاطه میکنند که همه دو زاده امام زین العابدین حضرت یونس علی بن ابی طالب و رسول خدا و حضرت  
عصمت زاد و امام شریک میدانند و بعد از رسول خدا علی و بعد از او امام حسن و بعد از او امام حسین و بعد از او  
او امام زین العابدین و بعد از او امام محمد باقر و بعد از او امام جعفر صادق و بعد از او امام موسی بن جعفر کاظم و بعد از او  
از او علی بن موسی الرضا و بعد از او محمد بن علی نقی و بعد از او علی بن محمد باقر و بعد از او حسن بن علی عسکری و بعد  
از او محمد بن الحسن مهدی و امام میدانند و حضرت یونس در آن زمان در شکم ماهی افتاد و البته ظاهر خواهد  
شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را بر از حدالت خواهد نمود و مذهب خود در میان مذاهب فرق شیعه است  
پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و افضلیه و واقفیه و کبسانیه داخل شعبه هستند اما متد و اثنی عشره نیستند و شعبه یان  
معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فرق رازی و چند شهرستانی و صاحب بواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه  
هشتاد متجا و زیدیه مثل کبسانیه که بعد از حضرت امام حسین محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر خلیفه میدانند و بعضی گفته  
اند او زاده است و مهدی است و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند  
او مرد و امامت با ولاد او رسیده و مذهب باطله میان ایشان بسیار بوده الحمد لله که هر منقرض شده اند و مثل زیدیه  
که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین قابل امامت زید پسر امام زین العابدین شده اند و بعضی از ایشان  
حضرت امیر را بیجا صلح خلیفه میدانند و این سه خلیفه باطل نیز قابل شده اند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر حضرت  
امام جعفر صادق را امام میدانند و اسمعیلیه در زمان حضرت صادق فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتن و بر او  
نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور و انقی او را  
پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت امام قلیل زنده بود و امامت با ولاد او رسیده و بعضی گفته اند که او در حوض  
حضرت قوت شد و نفس امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت با ولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر از فرقها بعد از سرور ایشان  
محل شدند و هر عقائد را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیل در این ایام پنهان هستند مثل  
نا و سیه که میگویند حضرت صادق زنده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل  
افطحیه که بعد از حضرت صادق لعین الله افطح پسر زیدان حضرت را که در ظاهر و باطن هر دو محبوب بود و با این سبب امامت  
با منتقل نشد امام میدانند و بعد از او امام موسی یا امام میدانند و بعد از آن چند روزی بعد از حضرت  
صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگویند که حضرت امام موسی زنده است و پنهان شده است و وصفت  
و بعد از او امامان دیگری قابل بوده اند و چند فرقه نادری نقل کرده اند و از جمله این فرقها تا حال که سال هزار و صد و  
از هجرت پیش از سه فرقه نمائند اند اما متد و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق هر منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان  
بجز برای نمائنده است مانند قایلان یا امامت محمد پسر حضرت صادق و قایلان یا امامت موسی برقع و محمد کرک است  
امثال ایشان تا باطل بود در مذهبها که منقرض شده اند احیای ایشان ندارد و اگر مدعی امامتی از ایشان ظاهر  
نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از  
برای ایشان بکند و مکلف تعلیم و معلوم ایشان بوده باشد تکلیف مالا بظان است و آن عقلا قبیح است و باجماع امت  
اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان امت بسیار باشد تا روز قیامت و اینها باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی  
مناعدی مذاهب موجوده و اما اثبات امامت اثباتی عشره باطل است و مذهب خواهد موجود باشند و خواه منقرض  
شده باشند بیچ طریق میتوان کرد طریق اول طریق نقل است و آن در نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم  
قسم اول آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از بخاری و سایر روایات کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا که  
گفت بعد از من دو زاده امیر خواهند بود پس کله گفت که شنیدم از ایزد پروردگارم پرسیدم که چه گفت فرمود که هر از قریش  
و بروایت دیگر فرمود که پسوند مردم ماضی و جاریست ما از آن که دو زاده سرد و الی ایشان باشند و مسلم پسندد دیگر روای  
کرد و گفت از جای دیگر که گفت با پدرم رفیق بخت رسول خدا شنیدم که میگویند که پسوند این دین عزیز و غالب و منبع و بلند

سرتیاری است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود که هر از قریش اندوخته استند بیکر همین مضمون روایت کرده است و بجای  
 دین اسلام گفته و باز در جامع الاصول همین مضمون را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات  
 است که از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هیچ و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این  
 دین قائم و برپاست تا ابدی ایشان باشند و ازده امیر و ایضاً در صحیح مسلم از عمار بن سعید بن وقاص روایت کرده است  
 که نوشتم بسوی خایر بن سهره که خبر ده من را بجز بیکه شنیده از رسول خدا پس من نوشتم که شنیدم از رسول خدا و در  
 ده و پستی که ایسلی را سنگسار کرده گفت پیوسته این دین برپاست تا قیامت برپا شود و برایشان دوازده خلیفه خواهند  
 بود از قریش و در روایت دیگر گفته این حدیث ایستاد پس بیرون می آیند دروغ گوئی چند نزد بکت قیامت و دو کس معتبر است  
 بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس مردی برخاست  
 و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبدالله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را  
 از من پرسید بلی سؤال کردم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود عدد نقیانی بنی اسرائیل و هر از قریش خواهند بود  
 و از ابو جیحنه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که هر  
 از قریش اند و از ایشان روایت کرده که حضرت رسول که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان  
 بیرون رفتند زمین بوج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که بعد از من  
 دوازده خلیفه خواهند بود و ایضاً روایت کرده اند که ابن عمر گفت با بی الطویل که دوازده خلیفه پیش از بعد از آن هیچ  
 و مریح و قتل و قتال خواهد بود و ایضاً مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه خواهند بود از برای حضرت  
 رسول گفت حضرت مراد آنست که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند که گفت تا منهای ایشان نزد من نوشته  
 هست یا ملای رسول خدا گفتن بگو با کرد و نکند و بر این مضمون با لفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح  
 بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول خدا فرمود که پیوسته این امر از قریش خواهد بود  
 تا فام که از مردم دو کس باقی باشند و از اصحاب بن سلمان بن عباس روایت کرده اند که گفت هر روز از تشدید خبر داد  
 از پدرم از آنست که حضرت رسول فرمود با بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور که هر روز تشدید  
 عظیم رو خواهد داد پس مهربانی از فرزندان من بدر خواهد آمد و خدا امر را در یکشب با صلاح خواهد بود  
 پس زمین را بر او خدایت خواهد کرد بعد از آنکه پراز جور شده باشد و در زمین خواهد آمد تا قدر که خدا خواهد  
 پس در حال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این احادیث بر خلافت ائمه اثنی عشر است که از جمیع فرقه اسلام هیچ  
 فرقه قابل وجود این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصاً که هر از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق  
 دنیا باشند نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرقی شیعیه پس همین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر و آورده شده  
 است و ما ثابت شد و همه مذهب بیکر باطل باشد و از در باب تعقیبات مخالفان است که بعضی از ایشان خواسته اند  
 که این احادیث را موافق مذهب خود کرده اند و گفته اند که خلفای اثنی عشر سه خلیفه اول امیر المؤمنین و اجماع  
 و هفت دیگر از بنی امیه اند و بعضی گفته اند که مراد صلحاء خلفا بنده ایشان بعد از آن حسن بن عبدالله زبیر و عمر بن  
 عبدالعزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این دو وجه در غایت مخالفت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در وقت  
 و ضلالت و جهالت شیعیه بیکدیگر بودند مگر عمر بن عبدالعزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان آنها بعضی  
 افتخار کردند و بعضی وارد کردند پیوسته است و ایضاً ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی  
 صحیح است که تا روز قیامت استمرار خواهند بود و بعضی مذکور است که قادیان متصوفاً مانعاً الا وحض با اهلها یعنی چون این  
 امامان بیرون زمین با اهلش بوج می آید و نظام عالم بر طرف میشود و بعضی صحیح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقی است  
 پس معلوم شد که این تاویلها فائده برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند و تمام احادیث  
 ثانی است و مثل آنها که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول است تا بعد قرآن و اهل بیت مؤذنه و فرموده که اینها از

بکر بگردانند و نشوند تا روز قیامت و در آن وقت ایشان ستم بر شده اند و جلاوت خداوند بر ایشان  
افتد و ستمی است که با مشدق مملکتی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بتسبیح و تجویز و انواء معاصی معرود  
و هیچ عاقل بخیر از امامت ایشان نمیکند و زید بن تهرود اصول دین خود معتقدان بجحی هستند و با عقائد ایشان هر قاطبی  
نسبی که خروج نسبت کند امام است و آنچه که الخال ایشان دعوی امامت آنها میکنند اگر نسبت ایشان ثابت باشد باید  
که عارف با حکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشد مقارنه ایشان با کتب و حال آنکه اکثر ایشان  
جاهل اند بکتاب و سنت و در مروج دین خود در اکثر مسائل باطل و حقیقتها اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهان  
ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و تبرهانی و ایجابی معتقد شده است بر آن بلکه طاعت سلاطین جور بغلبه  
استیلا پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند و افضل اهل بیت را طاعت حضرت باقر صادق را سب میکنند  
و ناسزا میکنند با آنکه جمیع امت غیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و این همه ایشان  
مانند خوارجند و همداد و اخادب ایشان هستند و او شده است که زید بن تهرود از مخالفان زید که مخالفان با شیعیان  
عداوت دارند و با ما هلاوت نمیکند و زید بن تهرود با ما عداوت میکنند ستم این ایام بدو صاحب جنته الا و لولایه و وایت  
کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نظری نپذیرد کوراست که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد از زندگانی  
او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت علف کند که خدا بدست قدرت خود آن را غرس نموده و منزلت من  
سازگن شود با بد که بعد از من ولایت علی را اختیار کند و پیروی کند از امامان و اوصیاء از فرزندان او را بدست پیغمبر ایشان  
عترت کنند و از طبیعت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی نصیب و روزی ایشان کرده است پس فای جرجی از  
امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان رواست  
چهارم ز محشری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه بیست و سه مرتبه در دل من شد و  
شوهرش نورد بدو منست و امامان از اولادش ایشان پروردگار منند و در سمانی اند که شیده میان او و میان خلق او و  
هر که چنگ زند در متابعت ایشان بجای یابد و هر که از ایشان تخلف نماید جدا شود بدو در کتاف و اصل کرد و از این  
باب اخلاص در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان بود از آن خودیم اما نص مفصل چون خلافت  
حضرت امیر ثابت شد نص آنحضرت بر امام حسن و نص امام حسن بر امام حسین و هم چنین نص هر یک بر دیگری تا حضرت  
مهدی در میان فرق علماء و محدثان امامت که در هر عصر چندین نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است  
در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغير دین است و حقا نیت نبوده زیرا که همیشه  
ملک و پادشاهی یا مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با قنای خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار منقول  
اگر عرض ایشان دنیا بود بایست مخالفی جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف بگفت یا بند و عزیز و مکرم باشند  
با آنکه میدانیم اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب منموده اند و هر که با این قرآن و جهات  
ملاحظه این روایات نماید البته از علم حاصل میشود بحقیقت آنها و در طرق معتبره شیعه احادیث و از ده امام و نامها  
مقدم ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین متواتر است هم محزون با تحجاز است زیرا که اسماء  
وصفات و اباء و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا بحقیقت امام دوازدهم و احوال او و خلفای سلاطین او  
و کتب که مشتمل است بر این اخادب از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان حضرت قائم میان شیعه و سنی معروف و متداول  
و مضبوط بوده پس در این اخبار پیش راه مثل و شبهه نیست و در تمام فضیلت است و شاک نیست و آنکه هر یک از ائمه  
افضل بوده اند و جمیع اهل عصر خود خصوصاً خلفا بلکه غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و در عبادت و  
فضایل و مناقب و مخالفت و موافقت هم اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقائق و قایع و احوالها با ایشان در جمیع  
منجوده اند و حق ایشان را حجت و متبع میدانند و مرجع کافه امر او عا یا بوده اند و هم خلفای حق امت بر بنی عباس  
ایشان را مستحق مقام خلافت میدانند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ و اخادب قائمه و خاصه مشهورند

با بن مراتب و فضایل و مناقب خصوص حسنین زیاد از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم  
و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا حضرت امام حسن را برد و من خود سوار کرده بودم  
و میگفتم من از او دست دارم پس خداوند را قوا و زاد دوست دارم و ایضا هر از براء روایت کرده است که حضرت رسول را دیدم  
حسن بن زاید پس گفت خداوند من اینها زاد و دست دارم پس تو ایضا از او دست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح  
ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن را برد و من خود سوار کرده بودم پس مردمی با امام حسن گفت  
پر نیکی سوار شده ای گوید که حضرت فرمود او نیز نیکی سوار است و ایضا از صحیح ترمذی از انس روایت کرده است  
که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر است فرمود و حسن بن و میگفت بغاطه که بطلب از  
برای من و دیرتر او چون بی آمدند ایشان را میپوشید و در بر میگرفت و بخود میچسباند و ایضا از صحیح مذکور از ابو هریره  
روایت کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری از روزی از من سخن گفت و من با آنحضرت سخن نگفتم تا رفت بنی زبیر و بیعت  
پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه و گفت ای کورک من اینجاست یعنی امام حسن پس دیدم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید  
و دست در گردن بگردید بگریه و آمد پس حضرت رسول فرمود خداوند من اینها زاد و دست دارم پس دست دار تو او را و  
دوست دار هر که دوست دارد او را از صحیح بخاری نیز از مضمون را از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول  
آمد بخانه فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش بغوی پی بستند بودند چون حضرت او را دیدند  
گشودند او را در بر گرفت و گفت خداوند من او را دوست میدارم پس قوا و زاد دوست دار و هر که او را دوست میدارد  
دوست دار پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن بن  
علی و ایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی نزد حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت  
چیزی بر روی رانهای خود گذاشته است و جامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم  
که چیست گفت آنچه در بر گرفته ام جامه را برداشته دیدم که حسن و حسین بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها  
پسر منند و دیرتر حضرت خداوند من اینها زاد و دست میدارم پس تو اینها زاد و دست دار و دوست دار هر که اینها  
دوست دارد و ایضا از صحیح ترمذی از علی بن مرو روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسن از من است و من  
از حسنم خداوند دوست دار هر که حسن را دوست دارد حسن را سبب است از اسباط و ابن اشرع در جامع الاصول در  
شرح این حدیث گفته است که سبب فرزندان خداست یعنی از جمله اسباط است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی  
کویا که یکی از پیغمبر است و در نهانها لغت باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است  
از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن بن و سبط رسول الله اند پس گفته است  
یعنی دو خطاب بود و قطعاً خدا را آنحضرت و ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت  
حسن بن بهترین جوانان اهل بیستند و ایضا از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر  
پرسید از حق پشه و کشتن آن در حال احرام این عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراق آن بن عمر گفت نظر کن پشه با آن مرد  
که سوال میکند از من از حق پشه و ایشان فرزند پیر را گشتند و شنیدیم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که  
ایشان دو کله بوستان منند در دنیا و گفته است که ایشان دو سبط و بهترین جوانان اهل بیستند و ایضا از صحیح نسائی  
روایت کرده است از عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن با حسین را  
بروش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در آتنای نماز یک سجده را دستیار طول فاد من  
سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت  
از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله بک سجده را سبب طول دادی تا آنکه ما کجا نکریم که ساری حادث شد  
یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود و لیکن پسر من بر پشت من سوار شده بود نموتواستم نجهلکم او را تا بجاخت خود برسد  
و لذت خود را بنابد و از بخاری و سنن ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن بخاری روایت کرده است که آنرا بگریه گفت من

دین حضرت رسول و ابرو منبر و حضرت امام حسن در پهلویش بود و گاهی نگاه میکرد و میگردید و گاهی بر او میگفت این  
فرزند من است و بزرگو را راست و شایسته است و اصلاح کند میان گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری روایت  
از ائمه میآید که آمده است که احدی شبیه تر بود رسول خدا از حسن و حسین و احادیث در فضایل ایشان زیاد  
از حد و احصاست و آنچه که شناسان از منزلت و مقام و مباحث و غیره از فضیلت ایشان کافیه است و اکثر آنها  
صریح است در امانت ایشان خصوصاً احادیث مجرب و خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع  
محبت خداست و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبود چنانکه مکرر بیان شد هرگاه ایشان محبوبی بود  
و احب اهل بیت نبوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاد  
باشند مگر امیرالمؤمنین که بدلائل خارجیه فضیلت او معلوم شده و در تفسیر این احادیث در بسیاری از روایات  
مذکور است که او با بویها خیر منما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بحلافت امت از جمیع  
خلق خصوصاً از آن منافقان که در زمان ایشان بجهت مصدق خلافت شدند و حضرت ایشان را در مواظبت متعده  
اعتنا کرده بود و اینها کسیکه دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت او از او کاندین باشد  
و هرگز اوده بگناهی نکرده باشد و الا عدوت او از جهت ارتکاب آن معصیت واجب خواهد بود و اینها کسیکه  
ان اختصاص بحضرت رسول را داشته باشد که فرموده که او از منست و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را با سایر  
بنی امیه پس که اقبیاء و اصحابی اینها بوده اند احق است با امامت از دیگران و هم چنین هم بر بنی جوانان اهل بیست بود  
دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرج به الدلیل زیرا که با اتفاق اهل بیست همه جوانانند و سید و سبب  
همینا شد و اگر خدای جمعی باشند که جوانان از دنیا رفته باشند در خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت  
شهادت شده اند با آنکه بآن مدتی ثابت میشود زیرا که بسیاری از غیر آن مانند حضرت زین العابدین جوانانند و نیز  
همیگاه افضل باشند از ایشان البته معلوم و معتقد و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوان  
بودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بیست که در سن جوانی باشند از بنی بوجاست زیرا که ایشان در آنوقت در  
سن طفولت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم نماز مطلب ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب  
باشند از همه اهل بیست در وقت شباب باز از فضیلت ایشان بوجه تمام ثابت میشود و از غریب است که گفته باشند  
در برابر این حدیث فضیلتی از برای آنجا بگویم و عمر ایشان کتند حدیثی وضع کرده اند که با بکر و عمر سید پسران اهل بیست  
از آنکه در بیست پسرینا شد و آن حدیث که باطل است چنانکه دانستی با اینکه این حدیث ضعیف است که خود منفرجه  
بمقتل آن و از پسر عمر نقل کرده اند که مترجم است در این باب بجز رفع و بعد از آن حضرت امیرمؤمنان متافان دارد با حدیث  
شباب اهل بیست که گفته و ماضی بطرف متواتره روایت کرده اند و بعضا متافان دارد با روایاتی که هر کس معتقد  
کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات و مهتران و بزرگان از اهل بیستند من و علی و جعفر و زین  
ابوطالب و حمزه و حسن و حسین تا مهدی و اگر گویند مضافاً است که ایشان بهترند از جمعی از اهل بیست که در آنوقت در سن  
کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعد است فقیه ایشان می باشد زیرا که دلالت نمیکند بر فضیلت ایشان بر جمعی که در آنوقت در سن  
شباب یا طفولت بوده اند مانند حضرت امیرمؤمنان و مثل اینست از حدیثی که در برابر امامت بنی علم و علی با بیا وضع کرده  
و الحاق کرده اند که عمر سقیها غافلند از اینکه شهر سفت نمیدارد با حدیث طولی که در آن وجود برای آن بزرگان دلالت بر  
عزیز و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک اذاب و سنن جماعت که در آن تحقیف مطلوب است نماید و برای آنکه  
خواهش و فعلی بود که مبادا عاقلان و عاقلان بر عیب او و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع  
اینها معلوم میشود مرتبه فضیلت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان را از همه اینها نبوده اند پس احق خواهند  
خواستند بود با امامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلاً قبیح است ستم عصمت است و بیان آنست که بر اهل بیست  
و نقلت و جویب عصمت را ثابت کردیم و هیچ فرقه سوای شیعیان در برابر جویب عصمت همه ائمه که خود دعوی میکنند نیستند

پس همه مذاهب باطل و مذاهب اثنی عشریه حق است طبق چهار معجزه است و از هر یک از ائمه معجزان میسر و احصا صادر شد  
 و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه در طحطا فی شرحه شافعی در مطالب الشوال و این صیغ است  
 مانگی در فضول همه و ملاجای در شواهد النبوة و دیگران از عجز ای غایب در کتب خود ابراد نمودند و اینها را از کتب ائمه نام  
 کرده اند ختی بر دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر معجزان عظیمه جاری میشد که بان سفار و نیابت ایشان اقبال  
 بیخ اجماع است و بیانش است که همه امت متفق اند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذهب حق که در میان است و آن مذهب  
 دیگر از انا باطل کردیم بدلیل عدم نصر و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت یا اتفاق زیرا که اکثر این طوائف قبل این  
 امور مذکور در همه ائمه خود که دعوات امامت ایشان میکنند نیستند و طوائفی که قابل این امور هستند مثل تا و سبیه و  
 در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس امامتشان با جماع همه ثابت و دعوائی وقف و عینیت و جوهه که مخصوص ایشان  
 نبی صوم متواتره ثابت در وجوب عددا اثنی عشریه در خصوص ایشان و ثبوت موثبات ایشان باطل است و طریقه دیگران برای اثبات  
 امامت ایشان نیست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در اینها تامل  
 کند البته هدایتی با بد اول علوی که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومیکه هر یک از مشاهیر علمای  
 بین علم از آنها میت از جمیع آنها در ائمه ما شیخ است چنانکه بنا بقامد گور شد که جمیع علمای هر وقت حضرت امیر آمدند  
 و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب با و میکردند و جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن  
 و علم عربیت و طب و حکم و وصایا و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها و همه از آنحضرت نقل کرده اند  
 و کلامی را متبع دانسته اند و ذمه اعتراضی بر آنها نگشوده اند با آن حد و تکی که اکثر فرق از برای اعتراض باطله بنا داشته اند  
 و همچنین جمیع این علوم را از ائمه ذریه و اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان از شک کرده  
 در زمان حضرت امام زین العابدین چون ملاعین بن یحییامه مستولی شده بودند و کفر عالم را گرفتند و تقیه میکردند بود  
 و مردم را بخود راه نمیدادند اگر سوار علوم کثیر از آنحضرت منقول گردیده اند و عجب که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه  
 کامله که بکتاب سموتیه مشهور است و معلوم است که باطنام الهی بر زبان معجز بیان و جاری گردیده و بیان سبب و احوال  
 اهل بیت و ذریه و آل محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین بار صحیفه از ادعیه آن حضرت جمع کرده ام  
 و حقا که اگر آنها نبود مردم طریق مناجات باقی الحاکمات را نمیدانستند و اذای حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندید  
 آنحضرت که کتب خاصه و ظاهر آنها زینت یافته برای رباب خال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سر مشقی است که بدان گفتا  
 میتوانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق که او آخر زمان نبی امته و او ابل و اولت نبی عباس بود  
 از آن دو بزرگواران فضل از مسابله حرام و حلال و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر اینها از  
 غراب علوم منتشر کرد بد که عالم را فر و گرفت و محمد ثانی شیعهد را طراف عالم منتشر کرد بدند و پیوسته در مناظر است  
 مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق روایت کرده اند و اکثر ایشان  
 صاحب تصانیف بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج رجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج با ایشان بودند و ابوحنیفه  
 و سایر علمای و قضای ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آن حضرت  
 می نمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در حاق الحاکم کوفه دکانی داشت نقد و علمای ایشان را در مناظر  
 و مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین او را مشطقان لطاق میکشند و شیعیان او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشتم  
 بن الحکم و هشتم بن سالم و محمد بن مسلم و ذریه و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص هشام بنی در علم کلام چندین سال  
 گردیده بودند که در مجلس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی  
 نیز در فنون علوم در این مرتبه بودند تا آنکه هر وقت ملعون او را احس کرد و حضرت امام رضا در مرتبه قبلی که در خراسان بود  
 اندر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفید در این باب جمع کرده اند و مأمون علمای جمیع ملل را جمع کرد  
 که با آنحضرت مناظره کنند و کتبش را بدعجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار با امامت آن حضرت کردند و بدین

حق را آمدند و حضرت امام محمد تقی در سوره سالیکی امام شد و در سال اول امامت شیخ رفت و اکثر شیعیان از اطراف  
حج آمدند که بخدمت برسدند و اکثر ایشان فضیلتی مشهور بود و در رسته روزی نام منی هزار مسئله کلامی و غیر آنرا  
بر هیچ حق بنویسند که هر چیزی شد و در مجلس مامون با محی بن اکتوم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه  
ملزم شدند و اقرار بفضیل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما  
بسیب محسوس بودند ایشان در صریح زانی اگر چه مردم کم بخدمت ایشان میرسدند و احادیث ایشان کم روایت شده  
است اما هر سال عزای بسیار از شیعیان با ایشان میرسد و جواب آنها را امتیوشنند و مسائل کلامی و خلفا مشبه  
میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال سایر فرقههای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد  
که ایشان بن علوم و از علمای مخالفین تا رویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد  
احدی از علمای آن در کرده باشند و بعضا علوم ایشان میان علوم دیگران و مخصوص ایشان است و همه علمای احناف با ایشان  
بوده اند و علم و ادبشان محتاج با حدی نبوده پس معلوم میشود که این علم لدنیست که از جانب خدا و رسول با ایشان  
رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص بان کرده است تا مفرغ و پناه امت باشند و این را معجزات ایشان گردانیده چنانکه  
معجزات ایشان حضرت رسالتشان بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیاء و مرسلین را بدین آنکه در کتابی خوانند یا  
از احدی بشنوند یا در دو تیم آنکه جمیع امتا جماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچ کس قدرت نکرده که قدر  
در احدی از ایشان بکند یا منفی و عیبی با ایشان نسبت دهد یا از سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و ماسدان ایشان  
در خط برشته ایشان می نمودند و هر که اظهار عدالت ایشان میکرد مقرب خود میکردند و کسی را که کان و لایست  
عجت ایشان با و میردند در میردند و محروم میکردند و بلکه در مقام قتل و استیصال او می آمدند و در آنکه بعد از  
اکثر خلق اعتقاد با ما متبکی تالی ریشمونست نسبت با ایشان را زنده و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر کرده اند  
و دعوی صمد و معجزات و عصمت از متخاصمین و کلامی برای ایشان میکنند حتی آنکه غالبان باعتبار غریب احوال مخالفین  
صفت و اخبار از مضیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد بغيره و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان  
کردند و بان مرآتینیا و فو و عدل و حشاد نتوانند انداختن در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطائی با ایشان  
بدهند یا انگی بیتم که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک مترقی در رتبه در میان مردم بفرستند در علم یا  
صلاح از زبان دشمنان سالمی فائز و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را  
بست کنند و او را از مرتبه خود بپندارند پس این از جمله معجزات ایشان است که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته  
در تبه ایشان را در میان دو سن و دشمن بر تبه ظاهر کرد تا پنداره است که کسی از ای همتی و افترا بی در حق ایشان ندارد پس  
آنکه جمیع فرقا سلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام میدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت  
و عدالت و علو قدر و طهارت ایشان مگر فلبلی از خوارج و مشبهه ایشان که از فرقا سلام خارج اند و هر قولی ایشان را  
حجت میدانند و آیات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را با آنها تعظیم و تکریم نقل میکنند و در آن نیز شکی  
نیست که جمعی کثیر از فضیلتی اصحاب با فر و صادق و سایر ائمه بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک  
مانند زاره و محمد بن مسلم و ابو بکر و هشام بن و جبران و بکر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معوی بن  
قمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤسای  
شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام مکارها تصنیف کرده مسایل را جمع نموده اند و هر یک از ایشان اشباع  
و شارحان بسیار داشته اند و موسسه بخدمت ائمه می آمدند و احادیث همیشه اند و بعضی از او سایر بلاد  
بر میکشند و در کتب خود ثبت میکردند و آنرا ایشان روایت می نمودند و معجزات از ایشان منتشر میکردند  
و اختصاص ایشان با ائمه معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شارحان ابو حنیفه با و اختصاص شارحان  
مشافعی با و هر کس معلوم است و مثل نیست که از اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس حالی از دشمنان

با این حجت

یا آنچه گفت در آنچه نسبت بان حضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند و محققانند تا بدو مع میگویند  
و بطلان آنرا که صادق اند در آنچه نسبت بان خود میدهند از دعوی امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از  
ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه اینها را تبیح و ثابت است و اگر در واقع میگویند چرا آنچه ایشان باطل  
با خود مع قوال ایشان تبری از ایشان نموده اند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند چرا که تبری از مذاهب باطله اهل  
ومسیره بن شعبه و سایر ضلالان و اهل ضلال نموده اند و اگر استنادهای خود کرده اند و تصویب قوال و افعال مذاهب باطله  
ایشان نموده اند پس العباد بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی با آنها بودند و زکوة و اخماس ایشان را قبول  
مینمودند و هیچ مسلمانان این امر را با ایشان نسبت نمیدهند و ایشان را چنین میدانند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را  
هم عبور و مجبول بر تعظیم و تعظیم ایشان ساخته حتی خلفای جور امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تعظیم  
و توقیر ایشان مینمودند و آنکار و جلاک و قتل ایشان نمی نمودند چنانکه خلفای ثلاثه که غصب حق امیرالمؤمنین نموده  
بودند در ایام امامت خود ظاهر را در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسن نهایت بنا لغری نمودند و هم چنین آنها که نسبت  
آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند با آنکار و فضیلت آنحضرت نمیکردند و هم چنین معویه با آنکه  
بنای همه کارش بر فساد و عناد بود با آنکار و فضیلت و مناقب آنحضرت نمی نمود و بغیر شریک و قتل عثمان سعی با آنحضرت  
نسبت نمیداد و بهین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد و اقرار کند خلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر  
مناقب و فضایل آنحضرت را در حضور او مذکور و میساختند و آنکار نمیکرد و نیز بدان قبایح اعمال با آنکار و فضیلت حضرت  
ستاد الشهادت نمیکرد و حضرت تمام مومنین العابدین را تعظیم می نمود و در واقع هر چه مسلمین بن عقبه را سفارش کردند که حرمت  
آنحضرت و اهل بیت و از امری دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام می نمودند و هم چنین سایر خلفای  
بنی امیه و بنی عباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند بی زبانه از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی آنکه متوکل با  
ان عداوت و عناد و عصیت حضرت امام علی بن ابی طالب را نهایت تعظیم می نمود با آنکه همه ائمه محبوس ایشان و زبردت ایشان  
بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تعظیم  
میتمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤتلفان نسبت آنحضرت حق تعالی تسخیر کرده است دلها را طواف مختلفه  
خلق را بر او بود و قور مقدسه و تعظیم مشاهده شرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بیچیده با وجود اخطار شدید متوجه زیارت  
ایشان میشدند و حوائج عظیمه نزد ضرایح مطهره ایشان طلب مینمادند و میدادند و بیرون آورده میشد و در  
شداید خطیره پناه بر وضاعت مقدسه ایشان مبرند و امان می یابند و مخالفان این اعمال را نمره قور خلفا و ائمه که اعفای  
دارند و عمل نمی آورند و پناه با این ضرایح می آورند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس را آنکه اگر عالم از ایشان بود و اگر  
پادشاهان مشرق و مغرب طبع ایشان بودند و اتباع ایشان ضعیف شیعینان ائمه ما بودند قبول ایشان مندوس و مشرک  
شد و اگر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند و نادره که معلوم است کسی و عینت بزبان ایشان نمیکرد و بعضی از  
سافران که نسبت ایشان بحضرت رسول در مرتبه ایشان یا نزدیک ترند و ظاهر آنرا علم و زهد و ورع و عبادت بسیار  
داشته اند و در جوه و موت ایشان عشری از عشر تعظیم ایشان و قبول ایشان از برای آنها نمیکردند و اگر قبول بعضی از  
ایشان را فی الجمله تعظیم و رعایتی کنند با اعتبار انتساب یا پیشانیست مثل حضرت معصومه و سید العظمی پس این جمله معجزات  
ایشان است که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال جوه و بعد از وفات نموده با آنکه در رای و جهات دنیوی  
با ایشان بوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان مضطر میشدند باز آنکه تعظیم و اکرام ایشان نمی نمودند  
و خلفای جور سعی کردند که مردم ترس از ایشان نکنند خصوصاً حضرت امام حسین را که متوکل خواست که جای خود  
آنحضرت و سایر شهدا را بشم و ذراعت کند که موضع قبر مقدس منطس شود نتوانست و کارها که بشم نیستند چون  
عبارت میسببند نه داخل نمیشدند و کارها و بسیاری را کشند و داخل نشدند پس جمعی با فرستاد که به سبل و کلنگ از قبر آنحضرت  
کشند و این فرستاد که قبر ظاهر شدند که نمیشناختند ایشان را و مانع شدند سر کرده ایشان گفت که ایشان را از قبر نکشید



هر که تیری با خنیا انداخت بر کشت و صاحتش تا کشت پس کشت گلیب بر آن صخره و هائلتد جوانی با شاپور و سید از چهار  
طرف بلند شد و داخل جا بر نشد و بعضی گفته اند سبب تمیبه خاطر اینست پس جمعی را مقترن کرده که سر راهها و آنکه از آن  
و هر که تیر از دست برود و را یک کشند و خا تا مش تا غارت کنند و با مردم تود و تبارت تکره تود و با این تفاوت نیز یاد می فرستند  
و این بغیر از این نیست که حق تعالی خواسته است که قدر ایشان را عظیم گرداند و وقت در وجه ایشان را ظاهر سازد قطع  
نظر از معجزات که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد و در اکثر ستوان خصوصاً نزدیک صریح استدل الشهدا از کور  
روشن شدن و از بلاهای مزین شفا یافتن که مخالف و موافق همه اقرار و یا نهاد دارند و فقیر و مجار و الا نوار و حیایان  
المقاب و جلای العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطریق معتبره بسیار منقولست که قناده بصری که از مفسرین مشهور  
عاقه است بخداست حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود که توفی فقیر اهل بصره گفت بل حضرت فرمود و ای بر تو  
ایقناده حق تعالی خلقی از پرده است که ایشان را از آنجا می خود کرد آئینه است بر خلق خود پس ایشان می بینند زمین اند  
و خازنان علم الهی اند بر کبریا ایشان را پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری چند بود تا از جانب راست عرش او برین قناده نقد  
ساکت ماند که یا وای سخن گفتن نماند است پس گفت بخدا سوگند که در پیش خلفا و فقها و ابن عباس و پادشاهان  
نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود و میدانی در کجائی در پیش  
خانه پادشاه نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرموده است فی یومنا ذن الله ان ترفع و بعد که در میان اسماء و اخوان و بعضی  
مشکوه نور الهی که خدا نور خود را با آن مثل زده است در خانه چند فرسخه شده که خدا رخصت داده و مقترن فرموده  
که بومست و قیوم و بلند و آزه باشد و مذکور شود در آنها نام خدا و تسبیح و تتریه کنند خدا را و اینها در با مزار  
و پسین مرغانی چند که غافل نمیکردند ایشان را تا جاتی و نه فرسخی از با خدا و از با دانشن نماز و دادن زکوة پس حضرت  
فرمود که تو اکنون نزد آنها نشسته و ما هم افتخار پادشاه کرده گفت راست گفتی و الله خدا مرا فدای تو کرد و اندر خدا  
سوگند که آن خانه تا نشسته و کل نیست بلکه خانه پادشاه نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایت  
معتبره دیگر وارد شده است که در سالیکه هشتم بن عبدالملک حج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام  
محمد باقر هجوم آورده اند و از او درین خود سوال میکنند هر که مشاگرد ابن عباس از هشتم پرسید که کیست آنکه نور علم  
از جبین او ساطع است میروم که او را داخل کنم چون بنزد ایشان حضرت آمد و ایشان لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد  
گفت یا بن رسول الله من در مجلس بسیار ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض نشده است حضرت همان  
جواب فرمود پس معلوم شد که از بجز امامت و شواهد امامت است که حق تعالی بخت ایشان را در دل دوستان و  
مهاجرت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعاً و کرها در جوه و عیانت تعظیم ایشان سپه پند و در حواجج و بزر  
دنیا پناه یا پیشا و سپرند ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصد هشتم در بیان اثبات وجود  
امام و از دهم و غیبت آنحضرت است بدانکه احادیث خروج مهدی خاصه و عاقره بطریق متواتره روایت کرده اند  
چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود  
که بحق آن خداوند بکه جانم در دست قدرش است و من است که نازل شود فرزند منیم که خاکم خادلی باشد در حلیت  
مضاری را بشکند و خوکها را بکشد و چیزها را بر طرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی قبول نکند و چند آن مال را  
فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتیکه نازل  
شود در میان شما فرزندان من و امام شما از شما باشد یعنی مهدی و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا  
فرمود که پس سینه طایفه از امت من مقابل بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود خواهد آمد  
علی پس بر من پس امیر ایشان خواهد گفت بیانا با تو نماز کنم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت  
کرامی است و از مستند ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا  
نمانده باشد مگر بکر و ذوالبقره حق تعالی آن روز را طولانی خواهد کرد تا آنکه برانگیزند در آن روز مردی از امت من

یا از اهل بیت که نام او موافق نام من باشد و بکشد زمین را از عدالت چنانچه بر او ظلم و جور شده باشد و بر او است  
دیگر منصفی نشود و بنیادش تا پادشاه عرب شود سزای اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریر روایت  
کرده اند که اگر باقی نما نماند و دنیا مگر بگوید خدا طول دهد تا پادشاه شود سزای اهل بیت من که منافع باشد  
نام او نام من و از سنن ابوداود روایت کرده است از علی که حضرت رسول گفت که اگر از دهر و روزگار باقی نماند مگر  
یکروز البقیه و آنکه از عدالت سزای اهل بیت من که بکشد زمین را از عدالت چنانچه بر او ظلم و جور شده باشد از جوهر و امقنا از  
سنن ابوداود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابوداود  
و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و کشیده بینی  
باشد و زمین را بملو کند از وسط و عدالت چنانچه ملو شده باشد از جوهر و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت  
کرده اند که ابوسعید گفت که علامت رسیدیم که بعد از پیغمبر بیعتها هر سال پس سوال کردیم از حضرت فرمود در امت  
من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس سردی بتزاور  
خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن من حضرت انقدر زود رد آمدنش بر تو که در امتش پر شود و از سنن ترمذی  
از ابواسحق روایت کرده است که حضرت امیر نظر کرد روزی پس خود حسین پس گفت این پس من است و هر قوم است  
چنانکه حضرت رسول و از استبد نام کرد و از صلب او سردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است یا او  
در خلقت و شبیه است با او در خلق و زمین را از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از حدیث مشهور و عامه است  
چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل اند بره بقات و احوال و اسم و نسب حضرت و از جمله آنها از  
علی بن هلال زید رضی روایت کرده است که گفت روزی بعد از حضرت رسول در خالی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد  
و حضرت فاطمه نزد مرا آنحضرت نشسته و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او  
برداشت و گفت ای حبیب من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت بترسم که بعد از تو امت تو را خنای  
کند از بند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیب من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شد پس از دنیا  
کرد از آن بدتر پس او لمبعوث کرد ایند بر رسالت خود پس بآورد بگریه مطلع کرد بد و بگریه شوهر ترا و وحی کرد بسوی من  
که ترا باو نکاح کنم ای فاطمه خدا عطا کرده است هفت خصلت را که با جدی پیش از ما ندادده است و با جدی بعد  
از ما خواهد داد ممت خاتم پیغمبران و کرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی خدا و من پدر توام و وصی من هستم  
او صیاست و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهیدان است و محبوب  
ترین ایشان است بسوی خدا و او جزه عم پدر و شوهر تو است و از ما است که دو نایال خدا با و داده است که بر تو از  
میگذرد و هفت با ملائکه هر جا که خواهد او بر عم پدر تو برادر شوهر تو است و از ما است دو سیطره امت  
و آنها دو سیطره اند حسنین و ایشان بهترین جوانان هستند اند و پدر ایشان بحق افتخاری که مرا بحق فرستاده است  
بهتر است از ایشان با فاطمه بحق خدا و پدر که مرا بحق فرستاده است که از حسن و حسین هم خواهد رسید مهدی این  
امت و ظاهر خواهد شد و وقتیکه دنیا بر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد در راهها بسنه شود و غارت  
آورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری و رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیر را پس خدا بپروا بگریه در آنوقت از فرزندان  
ایشان کسی را که فتح کند قلعه های عدالت را و در لهایی را که فاضل از حق باشد و قیام نماید بن خدا در آخر الزمان  
چنانچه من قیام نمودم و بر کند زمین را از عدالت چنانچه بر او ظلم و جور شده باشد فاطمه اند و هفتاد و یکریه ممکن  
که خلدی در جل و جبهه و مهران تو است بر تو از من بسبب منزلی که تو در من داری و بحق که از تو هر دل من است و خدا تو را  
تزیین کرده است یکی که حسدش از هر بزرگتر است و منصفش از هر کزای تو است و در جبهه تو مردم است بر عتق  
و خاد و لبر مردم است دوستی با من و بدینا تو مردم است با حکام الهی و من از خدا سوال کرد که تو اول کسی  
باشی از اهل بیت من که بحق شوئی و حق علی فرمود که فاطمه ثمانی بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که پیش

خود ملحق گردید و مؤلف گوید که در سواد حضرت مهدی عجبت بر هر دو نیست تا برای آنکه از جهت مادر از نسل  
حضرت امام حسن است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر امام حسن بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است  
که از نسل حضرت امام حسین است و در ارفعی که از حدیثین مشهور و عظامه است همین حدیث را طولا فی ابوی سعید  
حدیثی روایت کرده است و در اثرش گفته است که حضرت فرمود که او ما است مهدی این امت که عیبی در  
عقب او ندارد خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین و فرمود که از این هم خواهد رسید مهدی این امت است  
ابو نعیم از حدیثی روایت کرده است که مهدی رویش میمانند ستاره در رخسار است و بیجا نیست است  
روی میثاکش خال میباید و بر روایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش کشاده است و بر روایت عبد الله عمر بن شریح  
آری ستایش خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی نازل خواهد کرد که این مهدی است و خلفه خلد است پس ابو امامت کتیب  
و بر روایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عقیلی پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کتاب القالب محمد بن یوسف  
که از علمای عظامه است کتابی نوشته است در باب مهدی و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است  
که هر را از غیر طریق مشعر روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن سعید بغوی که از کتب مشهوره معتبره عظامه  
فنیته قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و در آن بیخ حدیث در او صفات مهدی از صحاح  
ایشان روایت کرده است و حسین بن سعید فرمود در مصابیح که الحال در میان عظامه متداول است بیخ حدیث در خروج مهتاب  
روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عظامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده شده است  
و در کتب معتبره شیعه زیاد از هزار حدیث روایت کرده است در روایت حضرت مهدی و عیبت او و آنکه امام دوازدهم  
و نسل امام حسن عسکری است و اکثر این حدیث مقرون با عجز است زیرا که خبر داده اند بر بنی امیه تا امام دوازدهم و حکما  
و کلام حضرت و آنکه حضرت زاد و عیبت خواهد بود ثانی دوازدهم و اول و آنکه حضرت مخفی متولد خواهد شد یا سایر  
خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و گویی که مشتمل اند بر این اخبار معلوم است که سائها پیش از ظهور این مرتبه صحت  
شده است پس این اخبار قطع نظر از تواریخ چندین جهت دیگر افاده علم میباشند و ایضا ولادت حضرت و اطلاع جمیع کثیر  
بر آن ولادت با سعادت و دیدن جماعت بسیار از حضرت و از ثقات اصحاب از وقت ولادت تشریف تا عیبت گیری و بعد از آن  
نیز معلوم است در کتب معتبره عظامه و عظامه بعد از آن که روایت خواهد شد انشاء الله و صاحب مضمون  
مستمر و مطالب التوالت و شواهد القویه و این خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت حضرت را با سایر خصوصیات  
که مشعر روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت با اهلها را حضرت معلوم است ولادت حضرت نیز معلوم است  
و استبعاد بیک مخالفان میکنند از طول عیبت و حقای و ولادت و طول عمر شریف حضرت فایده نمیکند و امور بیکدیگر این طایفه  
ثابت شده باشد بعضی استبعاد قوی آنها نمیتوان نمود چنانکه کفار قریش انکار معاد می نمودند بعضی استبعاد که استخوانهای  
پوسیده و خالده شده چگونه زنده میشوند یا آنکه امثال آن در امام سابقه بسیار واقع شده و احادیث خاصه و عظامه روایت  
شده است که آنچه در امام سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود و از آنجمله حضرت بر همین چوین سخن آن سرود را خبر داده  
بودند که در این زمان شخصی هم خواهد رسید که در ملک شما و بر هم زند و سرودا سروده بود که مرغان و زنان از آن بگردیدند  
کنند و پدر حضرت بر هم در پنهان با مادر او مقاربت کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و موسی چون  
مخمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی هم خواهد رسید که سبب هلاکت فرعون یا شرف فرعون حکم کرد و یکشمن پسران  
بنی اسرائیل و حمی و ولادت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون کبریت سائها در حوالی مصر روید  
و فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف در روزی حاصل بود و یوسف را مشاهده  
بود و یعقوب بخیبر و چون حق تعالی مجتواست ثواب او را اعظم کرد تا آنکه سائها بر وجود خود و احوال او مطلع نشد پس چه  
استبعاد دارد که چون خلفای جور شتبه بودند که حضرت و سؤل و ائمه خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم  
پراز عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظالم را بر طرف خواهد کرد و شیعه پیوسته با نظر وجود و ظهور او را کشید

وایشان سعی را طغای این نور میگردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری را در ستر زای مجوس گردانیده بودند و بوی  
 از حمل و ولادتشان سرور خبر میکردند و در مقام تصدیق آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کمال خود نموده حمل مادر  
 آنحضرت را مستور کرد تا ولادت با سعادتش و از اظلمه و خفاهای جور مخفی گردانیده او را بحفظ و حمایت خود از نظر ظالمان در  
 کرده باشد چنانچه ولادتشان نیز کوا از ان مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالینان و مخالفان با آثار و اخبار کاشمش فریاد  
 آنها و ظاهر و هویدا کرده باشد تا چنانچه بر عالمان تمام شود و جمعی کثیر که اسماء ایشان معروف است بر ولادت با سعادت  
 آنحضرت مطلع شدند تا تنگ حکم خاتون و قابله که در ستر زای همسانه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت اتمام  
 حسن عسکری بجاعت بسیار بخندش آنحضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت و در نوجس خاتون مادر  
 آنحضرت ظاهر شد زاده از حد عدل و احسان است و در کتاب بخارا الا نوار و جلاله العیون و رساله بلدی بکار بر آورده ام و  
 شهره در تاریخ ولادت آنحضرت است که در سال دو و بیست و پنج و پنجم هجرت واقع شده و جمعی دو بیست و پنج و شش گفته اند  
 و بعضی دو بیست و پنج و هشت نیز گفته اند و بنا بر مشهور میان عاصره و خاصه وقت حضرت امام حسن عسکری در سال  
 دو بیست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امانت بنا بر قول اول تقریباً پنج سال بود و بنا بر قول دوم چنان  
 سال و بنا بر قول ستم و سال و مع ذلک آن معجزات و غرائب فالان از آنحضرت بظهوری آمد و آنحضرت را در غیبت بود  
 یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفراء و ثواب داشتند که مردم عزایض با ایشان میدادند و مژگان  
 میگردیدند و جواب بجز شریف آنحضرت میروند می آمد و حسن و ندرها که میردند ایشان میکردند و بخند حضرت عرض  
 میکردند و حضرت میفرمود که دنیا ذات و فقرای شیعیان برسانند و جمیع کثیر هر ساله موصفت بود و در وقت و شب و زبان  
 سفراء معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم بیعت میدادند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقلدان را از او گفتند  
 و نام کسی که مال را فرستاده میردند و آنچه بر ایشان در راه گذشتند بود خبر میدادند و موت و بیماری و وسایل احوال ایشان  
 ایشان را میفرمودند و همان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهوری آمد و در این غیبت صغری جماعت بسطوا از  
 غیر سفراء بخندش آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریباً هفتاد و چهار سال بود و سفراء بسیار بودند اما سفروای  
 معروف که همیشه شیعیان ایشان را میشناختند و با ایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید  
 اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و پیشینیان گفته بودند  
 که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او رحمت خدا رفتا بوجعفر محمد بن عثمان قاضی مقام او گردید  
 بنص امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب و حضرت صاحب بعد از وفات عثمان بن محمد نامه نوشت که اما  
 الله و اتا الله را جمعون نسلم میکنیم امر خدا را و از اضی شده ایم بقضای او و بدو تو با سلطنت زندگانی کرد و مرد چپیده  
 و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را با اولیاء و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کنند و بود در امر ایشان  
 سعی کنند و در آنچه موجب تریا و بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی روی او را منور گردانند و لغزشهای او را  
 بنا بر حق تعالی ثواب ترا عظیم گردانند و صبر بنویسند ترا کز است فرما بد و مصیبت او بتو و عباد هر دو رسیده است  
 و مفارقت او ترا و ما را نیز بو حشت نکند است پس خدا او را شاد گرداند و بازگشت او با خیرت و از جمله کمال سعادت  
 او است که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قاضی مقام او باشد با سزا  
 و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله که نفوس را ضی اند بجان تو و آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر کردانیده است خدا ترا با او  
 کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توفیق و قیام از ناحیه مقتدر سه  
 مشتمل بر سفارشات و برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور و با او  
 رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری  
 و از حضرت صاحب و از پدر خود شنیده بود و این بابا بود از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر  
 هر سال در موسم حج در کعبه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می بیند و می شناسد و مردم او را می بینند و می شناسند

و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده ای گفت بل و این تردید می بینم که میرد های کعبه حبس کرده بودند و مستجاب  
و میگفتند خداوند این انتقام بکش از دشمنان خود و این با یونیه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از علی بن احمد  
که لای قی که گفت روزی بخد مت محمد بن عثمان رفیق که بر او سلام کند بدم تخمه در پیش خود گذاشته و نقاشی را  
نقاشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسماء ائمه را بر حواشی آن نقش مینماید بد گفتند این تخمه چیست  
گفت آن را برای قبر خود پیش از آن که بر روی آن مراد فرستند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا یان تکبیر دهند و قبر  
خود را کنند ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آن میخوانم و میرفتم و چون فلان روز از فلان ماه  
از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخمه در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم  
آن روز مخصوص با نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آنم و سالی که گفته بود رحمت خدا واصل شد  
و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز همین طریق روایت کرده اند و روایت کرده اند که  
در سال سیصد و پنجاه و پنج او بر حمت پردی واصل شد و چون نزد پادشاه و شد حضرت صاحب الامر او را امر کرد که  
ابوالقاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن محمد بن شیبلی نهایت اختصاص محمد بن عثمان داشت و اکثر کارها  
حضرت را با او میفرمود و اکثر مردم را که از آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت من در وقت احضار محمد بن  
عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سوا آنها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود  
پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کند و او را نایب گردانم پس من بخواستم  
و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بر جای خود نشاندیدم و خود رفتم و نزد پادشاه ای نشستم و بعد از آن جعفر در  
خدمت حسین میبود و بچند ماه اوقیام می نمود و جماعت بسیار از حدیثین شیعه روایت کرده اند که چون نزد پادشاه  
وقات محمد بن عثمان شد که بر شجره طلیسد و همه گفتند که اگر مراد پادشاه را نایب است و سفارت با ابوالقاسم  
حسین بن روح نوبتی است و از جانب حضرت صاحب الامر آمده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود با و  
رجوع کنید پس جمیع شیعه با و رجوع میکردند و زیاد از بیست و هشتاد سال او مشغول سفارت بود و در جمیع جمیع  
شیعه بود و بخوبی نقشه میکرد که ستیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه در ماه  
شعبان سال سیصد و بیست و شش و نایب هشتاد سال نمود و با مر حضرت صاحب شیخ جلیل علی بن محمد مهران  
وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت با و متعلق شد و سه سال مر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان  
سال سیصد و بیست و نه بر حمت حق واصل شد و این نیکترین نوم بود که اکثر علما و حدیثین شیعه در این سال بعالم  
بقا ارتحال نمودند و ابتداء غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و رفته الا سلام محمد بن یعقوب کلینی  
و رئیس حدیثین علی بن بابویه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابیهم گفته است که ما با مشایخ شیعه  
رفیقیم محمد بن علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسن بن بابویه قمی را که در این ساعت  
بر حمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز را فرمودند بعد از آن بقدر روز با هجره و در خیر رسید که علی در همان روز  
هما نشاعت بر حمت خدا رفته بود و حسین بن علی بن بابویه را نیز خیر و ایمان خود روایت کرده است و این باب و شیخ طوسی و  
دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در مدالی که سمری بر حمت الهی واصل شد چند روز قبل  
از فوتش بخد مت و رفیقیم پس فرمائی از حضرت صاحب بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمر  
خدا عظیم کرد انداجر برادران تو را در مصیبت تو نانش روز دیگر تواند بنامضا وقت خواهد کرد پس جمع کن کارهای خود را و  
کسی را وصی و قایم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تا تو واقع شود و بعد از آن ظاهر میشوم از برای حدی مکر  
بعد از آن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین  
مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوی مشاهد خواهد کردند که دعوی کنند که مراد پادشاه است پیش از  
خروج سفیانی و صدای اسمانی او دروغ گو و افرا کنند که است کلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفته که ظاهر

سینه این فرمان را نوشتم و از نزد او بیرون آمدم چون روز ششم شد بخدمت او رفتم و از آن حال احتضار و بیاضی کسی را و گفت  
که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را آنبری و حکمتی هست که آنرا بخواهد آمد یعنی عتبت کبری این را گفت و بعد از  
این علی ارتحال نمود مؤلف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در عتبت کبری آنحضرت و ادبیده اند در آنوقت  
شناختند و بعد از آنوقت شناختند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آنوقت  
در مدینه آمد و شناختند دروغ میگویند و اگر با دعوائی مشاهده دعوائی بنایت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما آنچه  
که نزد دست و زبان سفر جاری شده زیاد از آنست که این رساله که کجا پیش در آنها داشته باشد و شیخ این را بگوید گفته است  
که خبر داد مرا ابوعلی بغدادی که من در آنجا بودم این خبر را شنیده شمس جلالت بن فاد که در بغداد و بحسن بن روح بد هم در راه یک  
شخص که شد من یک شمش بودم و آن خریدم و با آنها ختم کردم و بنزد حسن بن مردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کردی از  
شمس که خریدم بودم و گفت برادران شمش را که عوض کم شده خریدم زیرا که کم شده هما رسید و دست دراز کرد و شمش کم  
شده را بمن نمود و شناختم و ابوعلی گفت من زنی را در بغداد دیدم که میسر رسید و کل حضرت صلوات الله علیه یکی از شیعیان  
او را بحسن بن روح نشان داد از آن آمد بنزد حسن و گفت یکومن چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم بحسن گفت آنچه آورده بپندار  
میان جمله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن رفت و آنچه آورده بود در جمله انداخت و بر کشت بنزد حسن چون داخل شد حسن  
بخدمت گفت حق را بیا و چون خادم حق را آورد حسن گفت این حق است که آورده بودی و در این جمله انداختی و در این حق  
یک جنت دست رنج طلاست و حلقه نری که در آن در دانه منسویست و در حلقه کوچک که دانه دارد و در آن کشر که یکی  
نکبتش عقیق است و دیگری نیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن انحال را مشاهده کرد بهیچ  
شد و جمع دیگر از سفر بودند در این چهار نفر که بعضی از شیعیان با ایشان رجوع میکردند که هر تاقون عمر حضرت  
که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و ابی و شام و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن املا که مدت آنها تا پیشا شده بود  
و هفت روز پیش از وفاتش با عیال حضرت صاحب بیتا شد و حضرت خبر وفات او را با نوشت و گفت او بر ای و فرستاد  
در آن روز با عیال و جمع دیگر بودند که بعضی خود ناد را بخدمت آنحضرت میبردند و بعضی توسط سفیری او بخدمت نایب بودند  
و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب بیتا طلب بسیار کردم و قال جز بی صرف  
کردم و این سفادت قانز نکردم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمری که از نوایب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او  
کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند تا با او چون تضرع بسیار کردم گفت نزد او اول روزی چون  
باز رفتم دیدم که او ای ای و جوان خوش رو و خوشنوی با او همراست هفتاد و متاعی در اسبین خود دارد پس عمر  
اشاره کرد بان جوان که اینست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جوان بفرمود پس بدو خانه رسید که  
معرفی نبود و اعشای بان نداشتم خواستند داخل خانه شود عمری گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون  
رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسی که تاخیر کند نماز مغرب را تا آنکه ستاره در  
آسمان بپسار شود و ملعونست ملعونست کسی که نماز نایمدا در آن تاخیر کند تا ستاره ها بر طرف شوند یعنی از برای طلب  
فضیلت تاخیر کند و قطب را و ندی و کلینی در بیان روایت کرده اند از مردی از اهل مدینه که گفت بار خدیجه حج رفتم و در وقت  
عرفان نشسته بودیم جوانی نزد یک ما نشسته بود و از آوی وردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را بصد و پنجاه دینار  
می زدند و نعل زردی در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر بود پس سائلی از ما سؤال کرد و او را زد کردیم نزد پسران جوان  
رفت و از او سؤال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و با او داد سائلی او را دعای بسیار کرد جوان برخاست از ما غایب  
شد نزد سائلی رفتم و از او پرسیدم که آن جوان چه چیز بود او که آنقدر او را دعا کردی بماند و سنک روزه طلالی که  
مانند یک دانه آنها داشت چون وقت گریه بپست شغال بود و رفتی خود گفت که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمی  
دانستیم زیرا که با عیال از او سنک روزه طلالی در وقت حج عرفان کردیم و او را بیاضی و سفیدی از جماعتی که  
در مدینه بودند از اهل مکه و مدینه که این مردی بود که در آن وقت سائلی از ما پرسید که عیال او قطب را و نعل

دو صبح از حسن مشرق در وقت که جماعت که گفت روزی در مجلس حسن بن علی علیه السلام در آن حاضر بودند و در آنجا  
مجلسی صاحب حضرت صاحب و عنایت حضرت بن علی گوید شد و من استهزا میکردم یا آن سخن در آن مجلسی که من در آنجا  
مجلسی شد و من از آن سخن از آن میگویم که گفتا بعضی از من نیز اعتقاد تو را داشتند و این باج تا آنکه حکومت همین دادند  
دو وقت که اهل قم بر خلیفه خاصی شده بودند و هر جا که میرفتند او را میکشیدند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بن  
دادند و بسوی قم فرستادند چون بنا حیره طرز رسیدم لشکار رفتم لشکری از پیش من پل در رفت از پی او رفتم و بسیار  
دور رفتم تا به شهری رسیدم در میان هر دو آن شدم و هر چند میرفتم و سخت پیشتر میشد در این حال سوار روی پیدا شدند  
بر اسبهای شاهی سوار و عظاما شخر سبزی و سردانش و بعضی چشپها پیش در زبوان می نمود و موز و سرخ بر پا داشتند  
گفت ای حسین و مرا امیر نکند و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برداشتند و این را عیب میکنند و بسیار  
ناحیه ما را از چوچرا حسن مالت را با صاحب و قواب ملامت میدهند و من مرد صاحب و قواب را میخواستی بود که از چیزی غیر رسیدم  
از سخن او بلرزیدم و گفتم میکنم ایستاد من آنچه فرمودی گفت هر گاه برسی با موضوعی که متوجه آن کردی و با سنان  
بدون مشقت نشان و جدا از آن داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خوش آنرا مستحقش برسان گفت شنیدم و اطاعت  
میکند پس گفت برو و بگو و صلاح و عنایت است خود را که در آمد و روانه شد و از نظر من غایب گردید و در آن وقت که یکجا  
رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و بنیادیم تو من و در عین زیاده شد و بگو گفتم بسوی عسکر خود  
و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و مکان داشتم که با ایشان بخوانم  
کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما بی آمد ما با او مخالفت میکردیم و  
چون تو از ما بی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفت نیست داخل شهر شو و در شهر هر چه خواهی بکن مگر در  
قم ماندیم و اموال بسیار زیاد از آنچه تو قهر داشتی جمع کردیم پس از برای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مدت  
من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و بگو گفتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم  
و مترجم بدین من می آمدند در این حال محمد بن عثمان عمروی آمد و از همه مردم بگذشت و بر روی مسند من نشست و بر پیشتر  
من تکبیر کرد من از این حرکت او بسیار عجبم مردم بی آمدند و میرفتند و نشسته بود و حرکت نمیکرد و عظاما  
بسیار عجبم من بر او زیاده میپند چون مجلس منقضی شد نیز بدین من آمد و گفت من آن من و تو برتری هستی بشنو گفتم بگو  
گفت صاحب بسیار شکیب و مهر میگوید که ما و تو با وعده خود کردیم پس آن قصه را در آمد و لرزیدم و گفتم میبخشوم و اطاعت  
میکند و بخانه من آمد و پس برخواستم و دستش را گرفتم و با نذر روزی در راه بود در آنجا خود را کشود و خمس هر را تسلیم  
کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت و بعد از آن من در آن حضرت صاحب نشستم  
نکردم پس حسن نا صراحتی که گفت من نیز تا این قصه را از بیم خود شستیدم شکر از دل من زایل شد و یقین کردم امر حضرت را  
و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عرضیه بخانه صاحبش نوشت و بحسین بن روح داد و سوال  
کرده بود در آن عرضیه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزند او را عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردم  
از برای تو و خدا ترا در این زودی و فرزند بنویسد روزی خواهد کرد پس در آن زودی ز کثرتی حق تعالی او را در فرزند  
داد یکی محمد و دیگری حسین و از جهت تصانیف بسیار مانند آن جمله است که از حضرت الفقیه است و از حسین بن علی بسیار  
از خلیفان و فضلای بزرگ رسیدند و محمد فخر میگردد که من بدعای حضرت شاکریم هم رسیده ام و استادان او را از محبتش میگرفتند  
و میکشیدند که مرا از آن است کسی که بدعای حضرت صاحب هم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه رسیده  
صحیح از احمد بن محمد روایت کرده است که گفت رفتم بخانه امام حسن عسکری و میخواستم از آن حضرت سوال کنم که امام بعد از  
او کی خواهد بود حضرت پیشتر از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عزوجل از روزیکه آدم را خلق کرده است تا حال زمین را  
خالصی زحمت نکرد اینده است و تا روزی که خدای تعالی خواهد کرد است از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و میرکشا و دفع کنند  
بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان بفرستد و بر کتاف او زمین بار و باران ببارد گفتم یا بن رسول الله پسر کی خواهد بود

امام و خدیجه صید او تر حضرت و خواست و داخل خانه شد و بیرون آمد کوی بود و شش بود ما اندماه شب چهارده و سا  
ساله می نمود گفت ای خدا بیست امام بعد از من و اگر نه این بود که تو را بی هشی نزد خدا و بختهای او این را بتو می نمود  
این فرزند نام و کتبت و موافق نام و کتبت حضرت رسول گشت و زمین را بر او عدالت خواهد کرد بعد از آنکه بر او چون  
و ستم شده باشد ای احد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذوالقرنین است بخدا سوگند که غایب خواهد شد تا  
شدنی که بخت نیا بد از غیبت کرده از اهل خانه شدن و گمراه کرد بدین مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول با امام  
او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تجمل فرج او کضم ایام مجزوه و علامتی ظاهر می تواند شد که خواطر من مطمئن  
کرد پس آنکود که سخن آمد و بعلت فصیح عربی گفت من بقیه خدا در زمین و انعام کشنده از دشمنان او و بعد از بدین  
دیگر طلب خبر میکنم که شد و خوشحال از حد است حضرت بیرون آمدم در روز دیگر بخدا متخصص رفتم و گفتم  
یا بن رسول الله عظیم شد سرود من با نجه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذوالقرنین که در آن بخت خواهد  
بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است ای خدا کفتم یا بن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید  
فرمود بل بجز پروردگار من نغدر بطول خواهد انجامید که هر کس که در آن روز دنیا از دنیا که قابل با ما است و با شد و با نجه  
نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی بخواهد و ولایت مایه از او گرفته باشد و در دل او بقل صبح ایمان را  
نوشته باشد و او را مؤید روح ایمان کرده باشد و با نجه از او و هر چه خدا است و در آن دنیا از دنیا  
پنهان او و غیبی است از غیبهای او پس بگرانی تو عطا کردیم و در آن روز که کنشکان تابش تار و زقیامت  
در عین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب بن قیس روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت عسکری رفتم  
بر روی تختگاهی نشسته بودند و از جانب راستان حجره در حجره بود نگاه آن او بچشم بود گفتم ای سید من کیست حجت  
امر امامت بعد از تو فرمود پرده را برافرازد چون بر داشتیم کوی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود تقریباً سیصد هشتاد  
با شکر یاده ساله یا چنین گشاده و روی سفید و پیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهایی بچید و بر خدایست  
خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد و بر زان پدید و نیز کوا او خود نشست حضرت فرمود ایست امام شما پس آن کودکی برخواست  
حضرت فرمود این فرزند گرامی بر تو و ما وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس با و نظر میکردم تا داخل حجره شد  
پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره است داخل شد و کردیدم هیچ کس زاد و حجره ندیدم و ایضا بست صحیح  
از محمد بن معویبه و محمد بن یاقوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده که هر کس که حضرت عسکری را سپر خود صاحب ناما  
عمود و مانند منزلت حضرت بودیم و جاهل تقریبیم و کتبت ایست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت و بکنید و بر آنکه  
مشوید بعد از من که هلاک خواهد شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهد دید پس از خدمت حضرت بیرون آمدم  
و بعد از آنکه روزی حضرت عسکری از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کتاب  
ساز کرد در باب میراث خود نمود امام حسن حضرت صاحب از کار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی  
جعفر متحیر و سناکت شد پس حضرت غایب کرد بعد از آن جعفر متحیر بسیار کرد آری نیافت تا آنکه جده مادر امام حسن حجت  
خدا و اصل شد و وصیت کرده بود که او را از خانه در حق کنند چون خواستند در حق کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت فلان من  
در این یاد حق میکند حضرت ظاهر شده و فرمود ای جعفر این خانه نیست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی از اسمعیل  
بن علی فوفیقی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب در سال سه و واقع شده در سال دویست و پنجاه و شش و کتبت او ابو القاسم  
بود و وصیت کرد حضرت رسول که اسم او اسم من است و کتبت او کتبت من است و لقب او مهدیست و او است حجت و منتظر  
و صاحب آیه ان اسمعیل گفت من رفتم خدمت امام حسن عسکری دو مرتبه که از آن مرض بعالی قدس ارتحال نمود و او نشستم  
در آن حال عقیده خودم را گفتم که اب مصطکی از برای من بچو شان پس ما در حضرت صاحب صلوات الله علیه بر سر حضرت داد چون  
خواست بیانشان در دست مبارکش از پیوسته صلوات الله علیه بر سر خود پس قریح و القوم است گذاشت و عقیده را گفت داخل این  
خانه شو و کودکی که در حجره است بفرمود صلوات الله علیه بر سر خود چون داخل خانه شدم دیدم که کودکی در حجره است و انگشتری



ستیا بر آهوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را صلوات کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سپید من  
شمارا امر میکند گنیزد او جان بدین ما در حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد چون داخل شد بر پدر خود  
سلام کرد آن طفل بزرگوار در کش در خشان بود و موهاش پیچیده بود و نهانهاش کشاده بود و چون نظر حضرت بر او  
افتاد کرکیت و گفت ای سپید اهل بیت خود را بجز ده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت  
و لبهای خود را به طاعتی حرکت داد و آب را پس بر بزرگوار خود داد و چون آب را با شامید فرمود که مرا برای نماز مهیا کرد  
پس دستمالی در دامن حضرت نهادند و حضرت صاحب الخضر را وضو داد و سر و پای آنحضرت را مسح کرد پس حضرت  
صاحب گفت ای فرزندان کرامی قوی صاحب الزمان و قوی مهلبی و قوی خدای در زمین و توفیق ندی و قوی صیغی و از  
من متولد شده و قوی محمد و پسر حسن و توفیق زید حضرت رسولی و تو خاتم امامان ظاهر و باکبره و رسول خدا بشارت  
داد بتو امت را و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهد بیست از پدر و پدر از من که من رسیده امست و در انشاء الله حضرت  
بر باض جنت انقال نمود و محمد بن عثمان عمری روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت  
امام حسن عسکری پدرم را طلبید و گفت که هزار رطل که قریب هزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت نصیق کنشد  
بر بنی هاشم و غیر ایشان و گو سفند بسیاری بختیاری برای عقیقه بکشند و نسیم و مار به کتیر آن حضرت عسکری روایت  
کرده اند که چون حضرت قائم متولد شد بدو زانو نشست و انگشتان شهادت بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و  
گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت جان کرد خدا ما ان که تحت خدا بر طرف خواهد اهدا اگر ما را نصیب  
سخن گفتن بدهد خدا شکی نخواهد بود و ایضا نسیم روایت کرده که بکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدا سر و قدم و عطسه  
کردم فرمود بر حمد الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بل فرمود اما شست و تربت  
تا سه روز و او علی خیزدانی از جا و پسر حضرت عسکری روایت کرده است که چون حضرت قائم متولد شد قوری دیدم که از  
آنحضرت ساطع گردید و اطراف سما را روشن کرد و سرخان سفید دیدم از آسمان زری آمدند و بالهای خود را بر سر  
درو و صا بر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری عرض کردم  
خندید و فرمود اینها ملائکه استند فرود آمده اند که تیرک بخوبند یا حضرت و اینها یاوران و خواهند بود در وقت  
که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی در کتابهای عینت بسند معتبر روایت کرده اند از پیشین  
سلمان بوده فرودش که از فرزندان ابوتوبان نصاری بود و از شیخان خاص امام علی علیه السلام و امام حسن عسکری و همسایه  
ایشان بود در سرزمین دای گفت روزی که فرخادم حضرت امام علی بنی بزرگ من آمد و مرا طلب نمود چون بخدا حضرت  
رفتم و نسیم فرمود که تو از فرزندان نصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت  
رسول تا حال و پیوسته محال اعتماد ما بوده اند و من اختیار میکنم ترا و مشرف میکنم ترا به فضیلتی که بسبب آن بر شیخان سابقه  
گیری بر ولایت ما ترا و از وی نهان مطلع میکنم ترا و بخیر بدی کنی میفرستم پس نامه را کبیره نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی  
و مهر شریف خود را بر آن زدند و کبیره زدنی آوردند که در آن دو بیت و بیست اشرف بود و فرمودند که بیکر این نامه و روز  
و متوجه بغداد شود و چاشنی فلان روز بر سر حیر حاضر شوند پس چون کشتیهای اسپران بساحل رسید جمعی از کبیران از دران  
کشتیها خواهی دید و جمعی از مشران از وکیلان امرای بنی عباس و قبلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسپران جمع خواهند  
شد پس از دور نظر کن میرده فرودش که عمر و بن بزید نام دارد و تمام روز قاهنگامی که از برای مشران ظاهر سازد کبیرکی را  
که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و حیا حرر کند پوشیده است و ابا و امناع خواهد نمود  
ان کبیران نظر کردن مشران و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس برده صدای روی از او ظاهر میشود  
پس بدان که بزبان روی میگوید ای برده عقیقه دریده شد پس یکی از مشران خواهد گفت که من سید مشرفی سید هم  
بعینت این کبیر و صفت از سر راغب زکره اندیش از کبیر لغت عربی بان سخن خواهد گفت که اگر بنی سلیمان بن داود ظاهر  
شوی و پادشاهی او با بنی بنیور غیب نخواهد کرد مال خود را ضایع مکن و بعینت من مده پس از برده فرودش که برده می برای

نویسندگان

توجه چاره که گویید مشری را خود بشوی و آخر از فروختن تو چاره بیست و پنجاه هزار تومن بگیری و البته باید دست  
همه رسید که دل من با او میل کند و اعتماد بر او و با او یار باشی و او را شنیدی باشم پس در این وقت تو برو نزد صاحب کتیر و بگو که نامه  
با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بطلت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت  
و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بان کتیر بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من یکم  
از جانبان بزرگ که این کتیر را از برای او خریداری نمایم بشیرین سلیمان گفت آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه  
فرموده بود همه واقع شد و او هم پس چون کتیر در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت عمر من بزرگه مرا بصاحب این نامه بفرست  
و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا این بفرستی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بمان  
قیمت راضی شد که حضرت امام علی بن ابی طالب را داده بود پس زود آیدم و کتیر را گرفتم و کتیر خندان و شاد شد و با من آمد  
بجگر که در بغداد گرفتار بودم و با بجزیر رسید نامه امام را بر او آورد و میبوسید و بر دهنهای چسباند و بر روی میگردانید  
و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی تا آنکه صاحبش را عینش می بیند کتیر گفت ای صاحب کرم معرفت بزرگ فرزند  
و اوصیای پیغمبران کوش خود بمن بسیار بود برای مشتیدن سخن فارغ بدان تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملایکه  
و خنجر شوعای فرزندان قهرمان شاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن جونا لطف و صفتی حضرت عیسی است ترا خبر  
دهم با مرعی عجیب بدان که جدم قصر خوانست که مرا بقدر فرزند برادر خود در آورد در هنگامیکه من سیزده ساله بودم  
پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت  
هفتصد کس و از امراء لشکر و سرداران لشکر و بزرگان سپاه و سرکرده های قبایل چهار هزار نفر و تخی فرمود که حاضر  
ساختند که در ایام پادشاهی خود با انواع جواهر وضع گرداننده بودند و آن تخت را بر روی چهل پایه نصب کردند و بر  
و چلیپای خود را بر بلند پها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشتیشان انجیلها را آوردند  
گفتند که بخوانند آنها و چلیپاها هم یکی سرگوز بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر  
ملک از تخت در افتاده بهوش شد پس در افعال رنگهای کشتیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان  
بجدم گفت که ای پادشاه ما را از چنین امری که بسبب آن خوشتهاروی نمود که دلالت میکند بر آنکه دین مسیح  
بر روی زابل کرد پس جدم این امر را بقال بد دانست و گفت بعلما و کشتیشان که این تخت را بگرد بگرد بگرد و چلیپاها  
را بجای خود قرار دهند و حاضر گردانند برادران بر کشته روزگار بر تخت و آنکه این دختر را با تو بیج تمام تا سعادت آن  
بر آید و دفع محوسات این برادر بکنند پس چون چنین کردند و آن برادر بگرد بگرد بگرد بگرد و شروع بخواندن انجیل  
کردند همان حالت اولی دو نمود و محوسات این برادر بر او بود و دسترا این کاروانا نشنید که این از سعادت سرور است  
نماز محوسات دو برادر پس مردم منقرق شدند و جدم عمتاک مجرم سزا بازگشت و پرده های خجالت در او بخت پس چون  
شب شد و خواب رفته در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری  
از نور نصب کردند که از رخت بر آسمان سر بلندی می نمود و در همان موضع نصب کردند که جدم تخت و آنکه شنید بود  
پس حضرت رسول باوصی و دامادش علی و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدم خویش متورسنا  
پس حضرت مسیح بخدمت ادب از روی تعظیم و اجلال با استقبال حضرت قائم الاقبیا شتافت و دستها کرد و مبارک حضرت  
در آید و پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده ام که ملایکه فرزند و صی تو شمعون را برای این فرزند سعادت  
متذخر خوانستگاری نمایم و اشراف فرمود بپناه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری فرزندان کسی که تو نامه اش را  
بمن دادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که مشرف دو جهان بی تو روی آورده پس بگو که رحمت خود را  
بر جمالت بخت شمعون گفت کردم پس همگی بزرگتر بر آمدند و حضرت رسول خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح مرا ایما  
حسن عسکری عقلم نیستند و فرزندان حضرت رسالت بل حواریان کواه شدند پس چون از آن خواب معصومت ما بیدار  
شد ما ز بیم کشتن از خواب برای پدر و جد خود حال کردیم و این کج را بیکتا ترا در سینه فرستادیم و آتش بخت آن خور شد

قلنا ما مشغول بود و در کانون سپهر مشعل میشد و سرمایه صبر و قرارم زانیا دقتا میداد تا مجدداً بخورد و از آن  
بر من عوام شد و هر روز چه هم گاهی میشد و بدن بی کاهید و آثار عشق تهنانی در ریه و قفا هر میگردد بدین روشها طبعی  
نما تا مگر آنکه جدم برای مطالبه من حاضر کرد و از دای دردمن از او سوال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از حاجت دردم  
من مایوس گشدم بدوئی بمن گفتی نو چشم ایاد و خاطر بی هیچ از روی دردم نداشت که برای تو بچل اورم گفتم آنچه در من  
درهای فرج زابر روی خود میشدی بهم اگر شکنی و از این از اسپران مسلمانان که در زندان تواند وضع غمناق و بندها و  
زنجیرها را از ایشان بکشائی و ایشان را از ادکئی امید دارم که حضرت مسیح و معاد درش من خاصیت بخشید پس چون چنین کرد از آن  
صفتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شادان شد و بگراسپران مسلمانان او را معزز و گرامی داشت  
پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت مریم با همرا و کثیر از خود با  
هشت در خدمت آنحضرت میباشند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و معاد درش و معاد درش امام حسن عسکری  
پس من بدان مبارک شد و از او بچشم و کریم و شکایت کردم که حضرت امام حسن بمن بیجا میکند و از بدین منایا میاید  
پس آنحضرت فرمود که فرزندان من چگونه بدین تو بسیار بد و حال آنکه بخدا شکر کنی و روی و بر مذهب ترسناکی و اینست  
خواهرم مریم دختر عمران بی زاری میجو بدایسوی خدا از این تو اگر میل داری که خدا وسیع و مکریم از تو خوشنود کردند  
و حضرت امام حسن عسکری بدیدل تو بسیار بدین بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله پس چون باین دو کلمه  
طبیعه تلفظ نمودم حضرت سید شاه مراد بیسته خود چسبنا بند و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم  
باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و از هر کله طبیعه زبان میزدند و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت  
میبردم چون شب آینده در آمد و بجواب رفتم خورشید جمال آنحضرت ظالم کرد بدیگرم ایاد و سبب من بیدار آنکه  
دل من از اسپر حجت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود ترا چنین بقا دای فرمود که در آمدن ببرد تو نبود مگر  
برای آنکه مشرک بودی و اکنون که مسلمان شدی هر شب بتزد تو خواهی بود تا از زمان که حق تعالی ما و تو را بظاهر  
بیکدیگر رسانند این هجران را بومنازل بسند که زان شب تا حال کجست نکند شنه است که در ده هجران من  
بشیرت وصال و آنقرمان بد بشیرین سلیمانان گفت که چگونه در میان اسپران افتادی گفت من اخیراً و حضرت امام حسن  
عسکری در شبی از شبها که در فلان روز عیدت لشکری بچینک مسلمانان خواهد فرستاد پس از عیب ایشان خواهد  
رفت تو خود زاد و میان کنتران و خدمتکاران بندگان بهائی که ترا نشناختند و از بی بد خود روانه شو و از فلان راه  
برو چنان کردم طلبچهره لشکر مسلمانان بیا و خوردند و ما را اسپر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی  
بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم و مردم پیری که در غیبت من بخت او افتاد از نام من سوال کرد گفتم  
نوحس نام دارم گفت این نام کثیر است بشیرت این هجاست که تو از اهل فرنگی و زبان عربی زانیک میدانی گفت که بل  
از بسیاری محبتی که جدم بمن داشت و میخواست که مرا بر باد بگردانند و اب حسنه بدارد و در مصری را که زبان عربی و فرنگی هر دو  
میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می موخت تا اینکه زانم با من لغت جاری شد بشیرت کوبد که  
چون از دست من دای بر دم و بچند امام علی تقی رسانیدم حضرت بکثیر خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی تو را  
عزت دین اسلام و مذکرت بدین نصاری و شرف و بزرگواری بخشید و اهل بیت او را گفت چگونه و صفتی برای تو امیر زنده رسول  
خدا چیزی را که تو بدی میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم تو را از این مقام بکنم است نزد تو اینک ده هزار اشرفی تو  
بدهم یا تو را بشارتی ده بشیرت ابیدی گفت بلکه بشارت بشیرت را بدی بشارت میخوانم و حال آنکه حضرت فرمود که بشارت را بدی  
بفرزندم که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را بر او عدل و داد کند بعد از آنکه بر او ظلم و جور شده باشد گفت این  
فرزند از کی بچل خواهد آمد فرمود که از آن کسیکه حضرت و مسالت پناه ترا برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت  
مسیح و معنی او تو ایصد کی در او رودند گفت بعد از فرزند تو امام حسن حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن  
شبی که بدست بشیرین زنان مسلمان شده ام شبی که نشسته است که او بدین من بسیار بدین حضرت کا فور خادم طلبید و فرمود

که

که بر و خواهر حکیم خوانا تون را طلب کن چون حکیم داخل شد حضرت فرمود که این کتبی نسبت که میگفتی حکیم خوانا تون را و در  
در بر کوفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که این کتبی را بر او بخوان تا خود و اولیادش و سستیها را با او  
بیا تو زکاد و زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب  
کلینی و محمد بن بابویه و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان عالیشان بسندهای معتبره روایت کرده اند  
از حکیم خوانا تون که روزی حضرت امام حسن عسکری بخانه من تشریف آوردند و نگاه شدی بزحمت خوانا تون کردی پس عرض کردی  
که اگر شما را خواهش و هست بخار من شما بفرستم حضرت فرمود که ای عقیقه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این نزدی خدا  
از او فرزندی بزرگوار بیرون آید که عالم را بر او عدالت کند بعد از آنکه بر او جور و ستم شده باشد گفتیم که پس بفرستیم بنزد  
شما فرمود که از پدر بزرگوارم بخصت بطلب در این باب حکیم خوانا تون گوید که جامهای خود را پوشیدم و بجانم برآدم اما  
علی نقی رفتم و چون سلام کردم و نشستیم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاب زانجا فرمود و گفت ای حکیم زحمت بفرست  
برای فرزندانم گفتیم ایستادن از برای همین بطلب بخار من تو آمده بودم که در این امر بخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار  
صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک کرداند و هر چه عظمی از غیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه  
چنین امری کرد این حکیم خوانا تون گفت بزودی بخانه خود برگشتم و ز قافان معدن قنوت و عتقاف را در خانه خود واقع  
ساختم و بعد از چند روز آن سعدا کبریا با آن زهره منظر بخانه خود رسیدند نور یعنی زانجا مطهر بودم و بعد از چند روز آن  
مطلع امام است در مغرب عالم بقاع عرب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری دوامت یافتن او کرد پس در این بو سینه  
بعادت مقرر و زمان پدر بخار من امام الشیر میر رسیدم پس روزی زحمت خوانا تون آمد و گفت ای خوانا تون من یاد از آن تا  
گفتن از پایش بیرون گفتم تویی خوانا تون و صاحب من و هرگز ننگارم که تو گفتن از برای من بکشی مرا خدمت کنی بلکه من تو را  
خدمت میکنم و منت بردیده خود بینم چون حضرت امام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عقیقه پس  
در خدمت حضرت نشستیم تا وقت عز و بیا قناب پس در آن روزم بکنیم نمود که بیا و جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عقیقه  
امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزندان کرامی نزد خدا که حق تعالی با او فزانه میگردد و من را به علم و ایمان  
و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشروع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من از فرزند و من در زحمت هیچ اثر  
حاصل نمی یابم فرمود که از زحمت بهم میرسد نرا زدی بگری پس جنتم و شکم و پشت زحمت را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتیم  
پس برگشتم و عرض کردم حضرت نسبت فرمود گفت چون صبح میشود اثر عمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موی  
که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد واحدی بر احوال او مطلع نگرددید زیرا که فرعون شکم زانجا حامله شد و شکم  
برای طلب حضرت موسی و خالی از فرزندان نیز شبها است بحال موسی و در روز است بگری اینست که حضرت فرمود که عمل ما او صیبا  
پس بر آن در شکم نمیناید و پهلوی صیبا شد و از رحم بیرون نمی آید بلکه از آن ماد زان فرود می آید زیرا که ما نوه های حق  
ایم و چون از کشفات و نجاست را از مادر دور کرد انبده است حکیم گفت که نیز زحمت و من و این احوال را با او گفتم گفت خوانا تون  
هیچ اثری در خود نمی بینم پس شب ذرات ما اندم و افطار کردم و نزد یک زحمت خوانا تون و در هر ساعت خبر از او میگفتم  
او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت خبرتم فزاده میشد و در این شب پیش از شبهای دیگر نماز قیام برخواستیم و نماز  
شبا را کردم و چون نماز ترور رسیدم زحمت از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح  
کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دم شکی بدیدم از وعده که حضرت فرموده بودند ناگاه حضرت امام حسن  
از حجره خود صدا زدند که شکت مکن که وقتش رسیده است پس در این حال در توجس اضطرابی مشاهده کردم پس در آن  
دو پر کوفتم و قام الهی بر او خواندم حضرت را و زانجا که سوره انا انزلناه فی لیل القدر را بر او بخوانی پس از او پرسیدم  
که چه حال داری گفت ظاهر شد ترا آنچه مولا بهم فرموده پس چون من شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه شنبدم که آن طفل  
در شکم یا من هر اهی میکرد بخواندن و بومن سلام کرد من تو رسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدر الهی  
که خوردان ما را بخدمت کویا میگرداند و ما را در بزرگی بخت خود ساخته است در زمین پس چون سخن تمام شد زحمت

از دیده من غایب شد کویا پرده میان من و او خایل کرد بدین دویدم بسوی امام حسن فریاد گفتم که حضرت فرمود که برگرد  
ای غمناور! در جای خود بخواهی و بدی چون بر کشتم پرده گسوده شد و در زنجیر نوری مشاهده کردم که در پله ام را خیره کرد و حضرت  
صاحب الامر را دیدم که در قبیل سجد افکند و برانوها و انگشتان ستایه را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید یا شهادت ان الله  
الا الله وان جدی رسول الله و اتا ابی امیر المؤمنین و لی الله پس بچک ما ما ترا شمره تا بخودش رسید و فرمود اللهم انجرب  
و عدی و اتمی سری و ثقت و طای و املا و الا و منی عدی و قسطا یعنی خداوند و عدی نصرت که من فرموده و فاکن و  
استیلا و انتقام ترا از دشمنان ثابت کرد از دیر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن مرا و از داد که  
ای عمه فرزند مرا در بر گیر بسوی من بیا و چون برگردم او را خسته کرده و نواقب بریده و پا کپزه یا فم و بر ذراع راستش نوشته  
بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق مدو باطل مضعیل شد و نحو کرد و بدی رستی که باطل مضعیل  
شدنی است و ثبات و بقا نماید پس حکمی گفت که چون آن فرزند سعادت مند را بنزد پدر و بزرگوارش بر دم قطرش برید  
افتاد سلام کرد پس حضرت را و داد بر گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و برد هفتاد و کوشش زبان کرد  
و بر کف دست چپ او را نشاند و دست مطهر بر سر اندر و مالید و گفت فرزند سخن بگو بقدر الهی پس حضرت صبا  
استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و زبده ان من علی ان استضعفوا فی الارض و یجعلهم الی الی  
و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما من هم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق حادثه است و خبر در  
شان از حضرت و اباء بزرگوار او و نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست که گدا بریم بر جا یعنی که ایشان را استمکان  
ضعیف کرد انچه اندر زمین و بگردانیم ایشان را پیش و این درین و تمکین و استیلا  
بخشیم ایشان را در زمین و بنماییم فرعون و هامان یعنی بویک و عمر و لشکرهای ایشان را از انچه از اعدا و صیقل  
بر کشتم بجز حدیث حضرت صاحب صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر و جمیع امامان فرستاد تا پدر و بزرگوار  
خود پس در این حال مرغان بسیار بر بند پاک سر حضرت پیدا شد و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و بنویس  
مخافقت نما و هرگز در کبر نباشد ما بیا و در مرغ حضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عجب او  
پرواز کردند تا امام حسن فرمود که سپردم ترا بانگسی که مادر موشی با و سپردم موسی را پس زنجیر خواتون گویان شد حضرت فرمود  
سناک شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی و را بسوی تو بر میگردد اند ما نند حضرت موسی که بنام درش برگرد  
چنانکه حق تعالی فرموده است که پس برگردانید موسی را بنام درش تا دیده مادرش با و روشن کرد پس حکم بر سپید کردن  
چهره بود که صاحب عز با و سپرد بد حضرت گفت که این روح القدس است که موکل است بائمه ایشان را موقی میگردد انداز  
جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را با علم زینت میدهد حکم گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت حضرت رفتم  
چون داخل خانه شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ایستد من این طفل در ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود  
که اولاد یغیران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و بگناه ایشان مانند کسان  
دیگر است و ایشان در شکم مادر مخفی میگردند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیخوردن صدای  
فرمان ایشان میسرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشود پس حکم فرمود که هر چهل روز یکبار بنده بخندم و میسرند  
زمان حضرت امام حسن تا آنکه چند روزی قبل از وفات حضرت او را ملازمت کردم بصورتی که کامل او را نشناختم  
پس زنده برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا مضرعائی که نزد بنشینم فرمود که این فرزند زنجیر است و خلیفه منست بعد از  
من و عنقریب من از میان شما میروم باید سخن او را بنویسی و امر او را اطاعت نمایی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن سگ  
بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر را شریک تمام ملازمت میتمامم و از هر چه سؤال نماید مرا خبر میدهند  
و گاه هست که میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مظهری روایت کرده است که بعد از  
وفات حضرت عسکری رفتم بخند من حکمی خواتون و سؤال کردم از بخت و امام زمان و خیر آدم او را از خبری که مردم را  
غایب شده است گفت چون بنشینم گفت ای محمد خندان زمین را خالی میکنند از جانی که با ناطق است و علاوه بر دعوی امامت میکند

و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین امامت دردد و برادر غیبی شد و این غیبی است که حق است پس در  
برسانه بر او داده است و خدا فرزندان حسن را با دقت داد بر فرزندانشان از مخصوص کرد باشد با امامت چنانچه فرزند  
هر چند از یاد دقت داد بر فرزندانشان موسی و مخصوص کرد ایند ایشان را بر پیغمبری و وصایت هر چند موسی هبتر بود از هر دو و حجت بود  
بر او فرزندانش هر چند همیشه فقیرت دارند بر فرزندانشان موسی تا روز قیامت و با چاراست این است که از حیرت که بشکافتند  
اهل بطلان و خالص کردند شیعان که اهل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات  
عسکری خواهد بود گفتیم ای خواتون من ای امام حسن عسکری عزیزی مانده تقسیم کرد و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد  
پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او من گفتم بنویس که بعد از حسن بن امامت دردد و برادر خواهد بود گفتیم ای سید من مرا خبر ده  
که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود حکیم خواتون قصه و کلام را بنویس که در حدیث کثرت کند که در حدیث کثرت کند که در حدیث کثرت کند  
روایت دیگر وارد شده است که حکیم خواتون گفت که بعد از سه روز و روز ولادت حضرت صاحب مشائی لقای آنحضرت شد  
در فم بچند حضرت امام حسن و رسیدم که مولای من بگماست فرمود که سپردم او را با آن کس که از نماز تو با و اخق و اولی بود چون  
روز هفتم شود بیاید تا چون روز هفتم که او را دیدم بر سر که او را دیدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بود  
بر روی من بخندید و تبسم میفرمود پس حضرت را از دادند که فرزند مرا بیاید و چون بچند آنحضرت بر دم زبان در دهانش  
کرد ایند و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب مشائی که درین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سائر ائمه فرستاد  
و بسم الله گفت و ای که کن شرف تلاوت نمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی بر پیغمبرانش فرستاده  
پس ابتدا کرد و صحیفه آدم و از زبان سران خواند و کتاب دریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحیفه برهم و توره و  
وزبور راود و انجیل عسی و قرآن مجید را خواند پس قصصهای پیغمبر را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که چون  
حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود و ملک فرستاد که او را بسرا بردهای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی با و خطاب  
نمود که سر جانی بنده من که تو اخلاق کرده ام برای باری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توفیق هدایت یافتن بندگان من  
قسم بدایت مقلد من خود میخورم که با طاعت تو ثواب میدهم و بنا فرمائی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت  
تو بندگان مرا میوزم و مخالف تو ایشان را عذاب میکنم ای دو و ملک بر کرد ایند او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام  
برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ من است و از شر دشمنان حرام است و محافظت میکنم تا همتا میکند او را اظهاست  
و حق را با و بر پا دارم و باطل را با و سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال جنون حضرت  
عسکری و بعد از وفات آنحضرت از ابدیه اند و مخرجان از او مشاهده نمودند از انجیل شیخ جنیل محمد بن بابویه  
روایت کرده است از ابوالادب آن که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری را میکردم و نامهای آنحضرت را بشهرها میبردیم  
پس روزی در بیماری که در آن مرض بجالم بقا و حال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بعد از آن و فرمودند که بعد از  
پانزده روز از داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهد شنید و مراد از وقت غسل دهند ابوالادب آن گفت  
که ای سید سرگام این واقعهها بله رود خدا مرا مات با کبینه شرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امامت بعد  
از من گفتم دیگر عیال منی بغیر ما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم دیگر بغیر ما فرمود که هر که بگوید رهبران چچتر است  
او امام شماست مهاجر حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام هیئتی پس بیرون آمدم و تمامها را با اهل مدین رسانیدم و جوابها  
گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای شیون از منزل من توان امام معظم طلبیدند  
بود چون بدرخانه آمدیم جعفر کذاب را دیدیم که بود در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر  
و فتنه یا امامت خود میکنند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهل بیت  
امامت دارند زیرا که پیشتر او را پیشتر استم که شراب میخورد و قمار میبازد و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و فتنه گفتم  
و هیچ سوال از من نکرد در این حال عقیدت خادم بیرون آمد و جعفر خطاب کرد که ای سید بزرگوار تو را گفتن کرده اند پس او را و نماز کن  
جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند و چون جعفر خانه رسیدیم که حضرت امام حسن عسکری را گفتن کرده بروی بخش

کذا شد

کذا شد از این جعفر پیش ایستاد که بر برادر ظاهر خود نماز کند و چون خواست که تکیه بر کوهی نماید که در کونین می باشد و در آن  
مندان مانند پاره ماه بیرون آمد و در ذای جعفر را کشید و گفت ای پسر من ایستاده ای و من ایستادم و من ایستادم و من ایستادم  
عقب ایستاد و در آن وقت متغیر شد و از طفل پیش ایستاد و بر پدید آمد و گوید خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام علی  
نقیه کرد و متوجه من کردید و فرمود که ای بصری بدید جواب نامها را که با تو است پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که در  
نشان از آنها که حضرت امام حسن فرموده بود ظاهر شد و این علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز و شا بجعفر گفت  
برای آنکه حاجت بر او تمام کند که او امام نیست مگر بود این طفل جعفر گفت و الله طهر که او را ندیده بودم و پیشتر ناختم پس در آن حال  
جماعتی از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن و چون دانستند که وقت یا فترت است پرسیدند که آیا ما  
با کسب مردم اشاره کردید بسوی جعفر پس تو در این وقت و تعزیرت و تهنیت دادند و گفتند با ما ما مائمه و مائمه ای چند هست  
بگو که نامها از چه جا عشت و ما الهام عقدا را است تا تسلیم نما شد جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند  
در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب و گفت با شما نامه فانی شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در  
آن هزارا شرفی است و در آن همان ده اشرفی هست که طلاله از او و کثر کرده اند انجاء عت نامها و ما الهام را تسلیم خادم کرده اند  
گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و ما الهام را بگیری و امام و ما است در نزد حضرت امام حسن همین همان بود پس  
جعفر کتک آب رفت بر دست و معتمد خلیفه بناحق از زمان بود این وقایع را نقل کرد و او خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کثیر  
امام حسن را گرفتند که از طفل را بمانند و در آن کار کرد و از برای دفع مظنه ایشان گفت من جلی دارم از آن حضرت با نسیب  
او را با نسیب الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود او را بکشند تا گاه عبدالله بن جعفر و جعفر بن جعفر و جعفر بن جعفر  
الزنج دو بصره خروج کرد و ایشان بحال خود در ماندند و کثرت از خانه قاضی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی بر او نسیب کرد  
از رشق روایت کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا یاد و نقره بگر طلب نمود و مرا کرد که هر یکند و نسیب خود برداریم  
و یکبار سوار شویم و دیگر را بجنبش بکشیم و سبکبار و تجلیل برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن را بمانند داد و گفت بدو  
خلقه میرسد غلام سباهی و آن در نشسته است پس داخل خانه شویدی و هر که را در آن خانه بیاید سرش را برای من بیاورد  
چون خانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سباهی نشسته بود و بند زنجار در دست داشت و سیاهت پر سبک  
کند در این خانه هست گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشدیم جانب ما و او را پروا نکرد و چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه  
دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هر که از آن بگذرد بدید بودیم که کوبان آن از دستکارگر میرود اما است و در  
خانه هیچ کس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که کوبان دیوایی ای در میان آن حجره ایستاده و در رفتهای حجره  
حصیری بر روی آب کسزده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است بکوتی مردم بحسب همت و مشغول نماز است  
و هیچ کس بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله یاد حجره گذاشت که داخل شود در میان آن غرق شد و اضطراب بسیار کرد  
تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بهوش شد و بعد از صاعقه هوش آمد پس رفیق دیگر را داده کرد که داخل شود و  
حال و بدن منوال گذاشت پس من متحیر ماندم و زبان بعد از خواهی کشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از توای مقرب و گاه  
خدا و الله گفتند که نزدیکی بهم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس هیچ وجه متوجه  
گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را الهی عظیم در دل بهم رسید و بر کشیم و معضدان نظاره ما بکشید و در بانان سفا  
کرده بود که هر وقت کبر کردیم ما را بترا و بر ندم در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پس رسید  
که پیش از من یاد بگیری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کردیم که اگر بشنوم که یک کلمه از این  
واقع را بدیگری نقل کرده اند هرگز با کسی حرفی نگوییم و ما از حکایت او نقل تو انفسیم بکنیم مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب  
کلبی روایت کرده است از یکی از لشکران خلیفه عباسی که گفت من همراه مردم که سپاه غلام خلیفه بصره را می آمد و در خطبه  
حضرت امام حسن عسکری را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر از خانه بیرون آمد و تبریزی در دست داشت  
و سپه گفت که چه میکنی در خانه من سچا بر خود بطرز بدی گفت جعفر که با بیکت که از پدر فرزند میماند است که حاضر

لذت ما بر میگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس را وی حدیث گوید که یکی از خاندان خانه حضرت بیرون آمدن از آن  
او حکایت کرد آن شخص نقل کرد یا اینست است گفت کی ترا خبر داد گفت یکی از لشکر آن خلیفه گفت هیچ خبر و ظالمی بی مانند  
شیخ ابن بابویه بکران روایت کرده اند که احمد بن اسحاق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری بود سعد بن عبد الله را  
که از ثقات است با خود برد بخندست حضرت که از آن مسئله چنان پیچواست که سوال کرد سعد بن عبد الله گفت که چون  
دولت سرای حضرت رسیدم احمد در خلعت خود و من طلبیدم و داخل شدیم احمد با خود همبانی داشت که  
در میان همبانیهای کرده بود و در آن همبانی صد و شصت کس از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخندست  
حضرت فرستاد و چون بساعت ملازمت رسیدیم در آمدن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشرفی در کمال حسن  
و جمال و در سرش در کمال بود و نزد حضرت کوفی از طلا بود شکل افرا که تنگنهای زیبا و جواهر کوا اینها مرصع کرده بودند  
و یکی از کابو بصره هید بر او حضرت فرستاده بود و در دست حضرت فامه بود و کتاب مفرمود و چون آن طفل باغی  
شد آن کوی را می دانست که طفل از وی بیگانه و خود کتاب مفرمود چون احمد همبانی ترا کشود و نزد حضرت گذشت  
حضرت باز به طفل فرمود که اینها هدایای شیعیان است بکش و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب گفت بگو  
من ایضا از آنست که من دست با هر خود زاده زدم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری فرمود که ای پسر اسحق بیرون و از خانه  
در همبانی است تا حضرت صاحب حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کس را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلان  
است که در فلان محله تم نشسته است و شصت و شش در آن کس است چهل و پنج شرفی از قبه ملک است که از پدر و مادر  
رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی تمه هفت جامه است که فروخته است و از کوا بدهد کان سردینا و است حضرت امام  
حسن فرمود که راست گفتی بفرزند بگو چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست  
دیگر وی که بتاریخ فلان زده اند و تا ریختن فلان نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک پتار مقرر شده ناقص است  
که بکمانک و نیم است و حرام در این کس همین دو پتار است و وجه هر نقش اینست که صاحبش در فلان سال در فلان ماه او را  
نزد حوالاتی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم در میان بود و مدتی بر این گذشت و در آنرا بود و آمد چون گفت  
که از آن زده بود مقدار نقش نکرد و تا فلان از او گرفت در میان با یکدیگر از آن زده بود همان وزن داد که او را یافتند  
و فروخت و این دو پتار از قیمت آن جامه است حرام است چون کس را کشود و در دنیا و همان علامتها که حضرت  
الا مقرر فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صرة دیگر بیرون آورد حضرت صاحب فرمود که حال فلان  
است که در فلان محله تم نشسته است و پنجاه اشرفی در این صرة است و ما دست بر این در آن نمیکشیم رسید که چرا فرمود که  
این اشرفیها قیمت کند نیست میان او و بزرگانش مشرب بود و حصه خود را زاده کبل کرد و گرفت و مال آنها در آن  
میان است حضرت امام حسن عسکری فرمود که راست گفتی بفرزند پس با احمد گفت که این کسها را بردار و وصیت کن  
که بیضا چاشم رسانند که مانی خواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را با این خود مفرمود و چون سعد بن عبد الله خوا  
که مسائل خود را پسرسد حضرت عسکری فرمود که از نور چشم بیرون آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب کرد پس جمیع  
مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالاتی که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز  
بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست و در سنا و کتب زیاد هم زده ام و کلینی و ابن بابویه و بکران روایت  
کرده اند پسندهای معتبر زغانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم  
و بر دست راست پادشاه آن ملک بر کسبهای نشینیم و هر تورت و انجیل و زبور و صحف را همه را خوانده بودیم هر حکم  
میگردیم میان مردم و ایشا ترا تا میگردانیدیم در در خود و قوی میدادیم ایشا ترا در حلال و حرام ایشان و همه مردم  
رجوع بما میکردند پادشاه و غیر و روزی نام حضرت رسول را مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها نام  
او مذکور است ما بر ما مخفی است و واحد است بر ما که تخصص کنیم احوال او را و از بی آثار او و بر وی هر بران قرار  
گرفت که من بیرون آمدم و از برای ایشان احوال حضرت را تحسین تمام پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود داشتم پس دوازده



عنه که در این زمان که در این راه رسیدیم حاجتی از تو کان بر خوردند و زخم بسپاریم و از تو ایام و اموال مرا که در این راه  
و احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت که در آن راه بود و چون خبر من را بدیدند که از برای طلب  
دین حق از هند بیرون آمده ام و بعت فارسی موخرم و مشاغل و میاخذ را فقهها و متکلمین کردم تمام مرا مجلس خود  
طالبید و فقهها و علمها را جمع کرد که با من گفتگو کنند گفتیم من از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و نخستین که پیغمبر را  
که تمام او وصفت او داد و کتب خود خوانده ایم گفتند تمام او چیست گفتیم که گفتند آن پیغمبر ما است که تو او را طلب میکنی  
خبرش را بدین مختصر بشنود از ایشان پرسیدیم بیانی کردند با ایشان گفتیم میدانم که کتب پیغمبر است اما نمیدانم که در میان کتب  
اینست که من او را طلب میکنم یا نه بگویند او در کجا میباشد تا برویم بنزد او و سوال کنیم از او از علمها و دلائلها که نزد او هست  
و در کتب خوانده ام اگر آن باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم یا و گفتند او بود نیکو فدا است گفتیم بوسی و خلیفه او کجاست  
گفتند او بر کتب نامش را بگویند این کتب است گفتند نامش عبد الله پسر عثمان گفتند و نسب او را بفرشند گفتند که در آن کتب  
نسب پیغمبر خود را بیان کنند گفتند گفتیم این پیغمبر نیست که من طلب میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او بود او است  
دردین و پسر عثمان است در نسب و شوهر و خرد است و پدر و فرزندان او است و آن پیغمبر را فرزند می نهند بر روی زمین  
پیغمبر فرزندان را بر سر یک خلیفه است چون فقههای ایشان این سخن را شنیدند بر جسته شدند و گفتند ای امیر این مرد از شهر هند  
آمده است و داخل کفر شده است و خوش حلال است من گفتم ای قوم من دین را بر او و پدر خود محترم و از دین خود معترفت  
نمیکند من نادیده بودم که در این میان من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کجا بهائی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من  
از بلاد هند بیرون آمده ام و در دست و دامن شما از عزتی که در اینجا داشتیم از برای طلب و چون نخستین کردم امر پیغمبر شما را  
از آنجا شما بیان کرده بودم و اتفاق نبود با آنچه من در کتب خوانده ام دست از من بر قرار بدین والی بلخ فرستاد و حسین بن اسکب را  
که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحث کن حسین گفت صاحبک الله نزد تو فقهها و  
علمها هستند و ایشان بصیرت را علم اند و غنا طرا او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را غلوط بگو و او مدارا کن  
و خوب خاطر نشان او کن پس حسین مرا غلوط برد و بعد از آنکه احوال خود را با او گفت و بر مطلب من مطلع گردید گفت آن پیغمبر  
که طلب میکنی همانست که ایشان گفته اند اما خلیفه او را غلط گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است  
و وصی او علی پسر ابوطالب است و او شوهر قاطبه دختر محمد است و پدر و همسر و حسین است که دختر  
زاده محمد است تا آنکه گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتیم بخانه او و والی بلخ و گفت ای امیر  
یا فتم آنچه طلب میکردم و نا اشتهان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله پس والی بنکی و احسان بسیار زمین کرد و احسب  
گفت که تفقد احوال و بکن و از او باخبر باش پس رفتیم بخانه او و با او انس گرفتیم و مسأله ای که بان محتاج بودم موافق شد  
شعبه از نماز روز و سه و سایر فراموشی را و اخذ کردم و من بجز آن گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبر است  
و پیغمبری بعد از او نیست و امر است بعد از او و وصی و وارث و خلیفه او است و پیوسته امر خلافت خدا جاری است  
در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی و وصی محمد گفت امام حسن و بعد از او امام حسین است  
محمد و هر دو را شمرده تا حضرت صاحبک را سر و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن حضرت پس هست من معصوم  
شد بر آنکه طلب حاجت مقدسه حضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید زاری گفت پس خانم آمدیم و با اصحاب صاحبک  
داشتند در ساله و بیست و شصت و چهار روز با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و بنا آورد یعنی بود از اهل سند که با او فرقی شده بود  
در محقق مذهب حق خانم گفت خوشم نیامد از بعضی از اخلاف آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامرا شدم  
و رفتم بمسجد نبی عتاس را وارد فرمودم تا رسیدم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکنم نگاه کردی تبر  
من آمده و گفت تو قلانی و مرا اینها خوانده که در هند داشتیم و کسی بر آن مطلع نبود گفت بلی گفت خلیفه کن مولای خود را که تو را  
میطلبند یا او روانه شدم و مرا از راههای غیر ما فوس بر دتا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و فقه  
هم گفت خوش آمدی بغلان چه حال داری و چگونه شدی قلان و قلان را تا آنکه مجموع آنچه در غایتان من بودند نام برد